و پادشاه الملک آنست که او را زوال نیست و عرش او را ملک و حکمش را زوال و حکمش
راسعه‌ای و او را بندی و از وی بندی چون ملک او باشد باید که لوح دعاوی بشکنی
و دیده کبر و منی برکنی و قید اضافت بشکنی و مالک مطلق را ملک مسلم داری و حکم او متقدم
داری و بعبادت و فرمان او روی آری و از باب ملک را همه عاجز دانی و بر همه
زبردستان ببخشای و خلاف فرمان او روا نداری و داوری کردن و بخشودن
خود تو ابا بینی و بدانی که پادشاه و شاهنشاه تو با تست بنده‌وار کمر
خدمت او بر میان بندی و بملک چند روزه مغرور نشوی و از عهده نعمت
ملک بیرون آئی و دایم التجلی بصفت ملکی او سبحانه داشته باشی تا اثر غیر از تو باز داود
ای المتواعن المعایب المبرا و قیل لا یدرکه الاوهام و الابصار فصفته سلبیه
الکه هیچ نقصان او بر وی راه نی و از دریافت کنه ذات او سبحانه سلطان خاک
و قطان افلاک آگاه نی : بنده باید که باطن را از تعلقات بشریت و هواجس نفسانی
و وساوس شیطانی پاک دارد و بنی خاطر دل را از خطور اغیار صافی کرداند و ظاهر
را بتابعت شریعت پاک دارد تا شایسته درجات قدس انس شود و
و در پاکی دل این اسم را اثری تمام است گفته اند که هر که بوقت زوال هر روز صد بار
بگوید دل او پاک شود السلام ذو السلامة عن النقایص سلبیه و قیل منه
و به السلامة فعلیه و قیل سلم علی خلقه قال الله تعالی سبحانه سلام
قولا من رب رحیم فصفته کلامیه سلیم است از آنکه ویرا ضدی بود و مثلی بود
و سلیم است از وصف همه مخلوقات و او را هیچ آفتی و علتی و عجزی و ضعفی نبود
و بذات خود پاکست از آنکه تو ویرا پاک کوی چه در ذات او هیچ عبارت نبود
و بخشاینده همه سلامتها او نیست چون بی‌پاکی و بی‌عیبی او را سبحانه دانستی
باید که خود را نیز از صفات نفسانی پاک کردانی و بصفات حمیده روحانی

متصف گردی و بندگان او از تو بسلامت باشند و با خشای [illegible] تا اهل اسلام
اقدام نمای و این اسم را از برای خلاص بیماری تن از علتها و از برای بیماری نفس
از علتهای معصیت ذمیمه او اثری تمام است و گفته اند هر که صد و پانزده بار از
برای دفع بیماری بگوید صحت یابد المؤمن المصدق لنفسه و رسله اما بالقول
فصدقه کلامیه او بخلق المعجز فعلیه و قیل المؤمن لعباده من الفزع الاکبر
اما بفعله الامن او باخباره آنکه امان دهنده اهل ایمان است از عذاب و آرام
دهنده دل دوستان است از عذاب و ایمن کننده دل بندگان را از ظلم ایشان
و ایمن است از زوال و اعتراض و ایمن است از آفت و اضرار استوار دارنده
مؤمنان است در اقرار و تصدیق و تحقیق کننده است عهد و عده های خود را برای
ایمان و لکن نشاید که مؤمن را هم نام خدای گویی که هم صفت لازم آید چه اسم
صفت است هر کسی را و خدا را شبیه نه هم روا نبود چه نامهای او سبحانه
او را قدیم است و نامهای مؤمن محدث هر دو برابر کی بود چون دانستی که امان
دهنده او است از همه آفتها امان از وی خواهی و از اهل حق از خود امان دهی
و سایر خلایق از اغراض و اضرار تو ایمن باشند در سر او و گفتن آن از شر
نفس و شیطان و دفع شر دشمنان و آفت و علتها اثری تمام است گفته
اند هر که این نام را با خود دارد از غارت ظاهر و باطن ایمن گردد و عوان و شیطان را
بر وی قدرت نباشد المهیمن الشهید و فسر بالعلم و بالتصدیق بالقول
و قیل الامین ای الصادق فی قوله گواه و راست بر خلق است بهر چه میکنند
لا یخفی علیه شیء و بهر چه میگویند و بنده گستر از آن است که هم خلقان بوی محیط
گردد و [illegible] و از [illegible] کرده است راست و عده کرده [illegible] آنکه وعید کرده
است [illegible] وعید کرده است [illegible] آنکه بگفتی و نیک [illegible] دارنده گرداز نبود

و پناه و جای و امید آن همه ترسندگان بر و چون او را ببینی و دانستی و بگوای …

و گفتارها اعتقاد کردی بمقتضای آن عمل کنی کاری و گفتاری که پسندیده او …

باید که نکنی و معامله در حق خود نکنی و نکوی بست بخلق نیز نکنی و نکوی و …

کوی باشی و طریق صدق در کردار و گفتار رعی داری و طریق امان …

بسپاری و پناه بجای جای و کهف امان خائفان باشی در اشراف باطنها این …

اثر تام و گفته اند هر که بعد الغسل صد بار بگوید باشراف باطن …

العزیز الغالب ای الکیته القاهر علی الاعداء و قیل لا …

له و لا اله و قیل لا یحط عن منزلته و قیل لا مثل له و قیل یعز …

من اراد و قیل علیه ثواب العاملین و قیل القادر و العزة القد…

و منه المثل من عزّ بزّ ای من قدر سلب آنکه او را مجال نباید و عزیز کند آنرا که خواهد و هر …

خواهد تواند کرد و غالب بود بر همه چیزها و از وی بهیچ روی گریز و گزیر …

و چون او را بعزیزی دانستی عزّت خود در طاعت او طلب کنی و از خوا…

در مخالفت او سخت حذر کنی چه او مالک تست و تو مملوک و قاهر تست …

و تو مقهور او چه او را از منزلت خداوندی عزل نیست و او را مثل …

و او پدر و پسر کس نیست و او را زن و فرزند نیست و در کردار باچ…

بر عطای او داری و کار از برای رضای الله کنی و از مخالفت فرمان …

او حذر کنی و او را بر گرفتن خود قادر یابی و بر کردار خود حاضر و …

و در کفایت حاجت در طاعت او بکوشی هر بی نیازی و عدم احتیاج بغیر …

این اسم را اثری تمام است گفته اند هر که چهل روز بعد از نماز بامداد …

چهل و یکبار بگوید بهیچ کسی محتاج نشود [illegible] الاصلاح …

و منه جبر العظم و قیل یجبر خلقه [illegible] اید و قیل [illegible] لا ینال …

ای دل اگر ترا رضای دلبر باید / آن باید کرد و رفت سوی او باید
گر گوید [illegible] بگو از سر [illegible] / ور گوید جان بده تحمل باید

ونه كلمة مجوزة اذا طالت فاستغنت من ان يبان لها كالمساكين كالمان
و باهای بکن بزرگوار و بصلاح آرنده کارها ست و شکننده کامها
و قهر کننده خلایق اوست . و برآنکه خواهد بندگان خود را بر آن دارد
و در تصرف عقول و اوهام در نیاید و آنکه خواهد کند کسی را بر وی اعتراض نی
چون او را جباری دانستی اصلاح کار خود کنی و همه کردارهای
خود را موجب پسند او بصلاح آری تا اگر آن کردار را بر همه ایمانیان
عرض کنند کسی را بر وی اعتراض نبود و همه آنرا بپسندند و جبر
نقصان معصیتها که از تو در وجود آمده بمقتضای صلاح طاعات
بجای آری و غفلاتی که ورزیده باشی بمشاهده جمال رب الارباب بحضور
بآن صفات متجبر گردانی و جبر بر بندگان او روا نداری و باصلاح نفس
خود و سرور روح خود قیام نمای و در صلاح کار بندگان او بکوشی در دفع
شر جباران و ظالمان این اسم را اگر تمام است گفته اند هر که بعد از
سبعات عشر بیست و یکبار بگوید بدست هیچ ظالمی گرفتار نشود
العظیم ای انتفت عنه صفات النقص قیل حصل له جمیع صفات
الکمال آنکه از صاف الست و او را نشاید و افعال عظیم کند هر چند
آن فعل بنزد وی حقیر بود در جنب مقدورات او سبحانه و او سبحانه
بزرگوار بی شریک است که عقل کنه او را در نیابد چون او را بزرگواری
دانستی خود را حقیر و ذلیل او بینی در تعظیم او به بندگی او و اقصی الغایه
بکوشی تا غایتی که عظمت او تمامی ترا فرو گیرد تا هیچ چیز را نزد تو عظمت
نماند و ان [illegible] اری او فرمانهای او را بزرگ داری و دوستان او را
نیز بزرگ [illegible] ی هر چه تعلق بدوست دارد دوستی آن نیز از دوستی دوست

بود و در بزرگی و درویشان و حقارت دشمنان این اسم را اثری عظیم است چه
گفته‌اند هر که نام او را بسیار گوید عزّش و مکرم گردد المتکبر
متفعّل من الکبیر کالمتفرّد من الفرد والمتوحّد من الواحد ومعناه ما قیل فی العظیم
آنکه هیچ کس را التفات نکند و هیچ کس را بر وی طاعت نباشد و بتدبیر و مشورت
کار نکند و بزرگی و بزرگواری عجز او را نرسد چون او را بکبریا دانستی حقیر بلند همت
باشی که از دنیا و عقبی بی بلقاء او آرام نگیری و کبر و تکبر او را رسد در صفات
او کسی را منازعت نکند این اسم را در طلب بزرگی اثری تمام است
گفته‌اند هر کس در بستر حلال خود پیش از صحبت ده بار بگوید او را فرزندی
خدای ترس آید الخالق البارئ المختص باختراع الاشیاء آفریدگار همه خلق اوست
بی آلت و بی مایه الا آنکه بعضی چیزها را بیافرید بی سبب بیان خدائی را و بعضی را بیافرید
با سباب ابتلاء از بیان بندگی را و هست کننده همه آفریدها اوست و آفریننده
همه چیزها بر صفت خوبی و زشتی اوست و اندازه همه چیزها بحکمت او
نهاد و بکمال قدرت همه چیزها پدید کرد و خالق و باری و فاطر هر سه در معنی
یکی بود الا آنکه فاطر آنجا بکار دارند که نو کننده چیزی بود بی مایه و نشانی
و اصلی و کالبدی و خالق و باری را همه جا بکار دارند چون او را خالق و
باری دانستی و خود را مخلوق و مربوب او دانی بتحقیق بدان که ترا بعبث
نیافریده از غایت بی‌نیازی است و او مخلوق خود را ضایع نکند و تربیت او را در صحبت خود
فراموش نکنی که غایت پرورنده تو اوست و ترا از برای غیر پرورش نکرده و دل خود را
دائم بمحبت او و تربیت کنی و از محبت غیر او دل خالی کنی که او سبحانه بی سبب و بی سبب
آنچه خواهد بتو رساند و همه چیزها را آیت او دانی و در قرب … سبحانه جمال او
بینی در تسویه باطن اسم خالق را اثری تمام است گفته‌اند هر که این اسم را

بلند

که خدای تعالی از برای او فرشته بیافریند تا قیامت برای او عبادت کنند
و در درستی کارها و تندرستی اسم باری را اثری عظیم است گفته اند هر که
در روزی صد بار بگوید تن او را در گور نگذارند المصور المختص باحداث الصور
والتراکیب آنکه ترکیبهای مختلف آفریند و بنگارد صورت همه مخلوقات را
و در صور حقیقت او و او از صورت و ترکیب پاک و منزه بود باید که همه صنع
او بینی و در صنع او از صانع غافل نمانی که همه مصنوعات خواننده تواند بصانع
تو و در خوب و زشت تصرف بخود نکنی چه خوب و زشت و سفید و سیاه
همه آیت کمال اوست و هر یکی را جمالیست که او بحقیقت در ان جمال و کمال
منفرد است در اظهار اثرها و چیزها این اسم را اثری تمام است گفته اند
عقیمه فرزند طلبد هفت روز روزه دارد و عند الافطار این اسم را بیست
و یکبار بگوید و بر آب دمد و بخورد او را فرزندی خوب صورت و شایسته آید
الغفار المرید لازالة العقوبة عن مستحقها آنکه خواسته است آمرزیدن
بسیاری از عاصیان را و پوشنده گناهان عاصیان او بود و اگرچه بسیار باشد
باید که همه عیب خود بینی و از عیب خود بعیب خلق نپردازی و عیبهای ایشان بپوشی
و در فضیحت ایشان نکوشی از برای ستر گناه این اسم را اثری عظیم است
گفته اند هر که بعد از نماز بگوید یا غفار اغفر لی [illegible] آمرزیده گناه گردد
القهار غالب لا یغلب آنکه قادر بود که مخلوقات خود را بر آنچه خواسته
بود بیارد بطوع و کره و آنکه شکننده گردن گردن کشان و متمردان بود و خلق را فنا او قدر
کند و همه مخلوقات مقهور و مغلوب او باشند و او بر همه قاهر و غالب باشد
که نفس اماره را باید قهر او مقهور و مغلوب دانی از هیبت او یارای مخالفت
نماند و شیطان [illegible] را از مملکت باطن بیرون کنی و از قهر او باندیشی

تمام ر

و خلاف فرمان او کنی و بر زیردستان قهر رانی و بلطف عمل کنی در قهر دشمنان
و نفس و شیاطین این اسم را اثری عظیم است گفته اند هرکه این نام را بسیار گوید
دوستی دنیا از دل او بیرون رود و حاجات او برآید الوهاب کثیر العطا
آنکه چیزها بسیار دهد و بسیار بخشد بی منع و بخشش او بی غرض بود
و بی عوض و او را در عطا غرضی و عوضی در میان نی و اکرام او را در حق
بندگان انجام نی .. باید که چشم داشت عطا از غیر او نبندی و همه از
وی بینی و از وی جوئی و از وی طمع داری و عطاهای او در حق خود تازه داری
و از آن عطا معطی خود بینا شوی بنده باید که از وی جوید هرچه که با و
محتاج بود و کفایت امید اهل احتیاجات کند تا که تواند و به نفس خود بخشاید
و کرد معصیت نکند الرزاق یرزق من یشاء آنکه دهنده همه روزیها بود
و روزی جمیع روزی خواران بایشان رساند بی طمع نفعی از ایشان و هیچ روزی
خواره را از انعام خود بی نصیب نگذارد باید که تمام غم روزی از دل بیرون
کنی که کرم او ترا فرو نگذارد اگر همه روی زمین آهن شود و هیچ گیاه نروید
قادر است که روزی ترا بی علت بتو رساند و آنکه از خوان انعام بتو داده
از بندگان او باز نگیری ببرکت این نام دانها در خوشها بروید و فرشتگان
این نام ابر کشتها بخوانند در طلب رزق باطنی که نور است و رزق ظاهر
این اسم را اثری تمام است گفته اند هرکه این اسم را بسیار گوید از بی نوائی خلاص یابد
و هرکه بامداد پیش از نماز صبح در چهار کنج خانه خود در هر کنجی ده بار بگوید و آغاز
از دست راست کند روی سوی قبله از بی نوائی خلاص یابد الفتاح میسر العسیرة
و فتح خالق الفتح ای النصرة و فتح الحاکم و هو بالاضطرار
او با لقضاء و منه قوله تعالی ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق ای احکم

وقبیل الحاکم الفتاح ومعنیه حکم الحاج آنکه گشاینده دشواریها
او بود و آسان کننده همه دشواریها و سختیها او بود و حکم کننده میان
بندگان بحق و راستی بی میل او بود و کارهای فروماندگان او گشاید و هیچ
جباران او کند و در دلها بنده را ایمان و عرفان و اجابت او گشاید و در
بندگان بوصال خود او گشاید در گشادن کارهای فروماندگان او نیکو
باید که ببرکت این نام درهای آسمان و حاجات گشاده اند در گشادن دلها
فرو بسته این اسم را اثری عظیم است گفته اند هرکه بعد از نماز بامداد شصت
بار بگوید و بعد هر دو دست خود بدمد و بر سینه نهد و این نام را بگوید زنگ از
دل برود و العلیم العالم بجمیع المعلومات آنکه معلومات او را نهایت نباشد
و نیک بداند اسرار او پنهان از افعال و احوال و اسرار بندگان در همه جهان
و در آن جهان باید که بتحصیل علوم ظاهریه که قواعد ظاهر دینی بوی است و علوم باطنیه که
قواعد باطن دینی بوی است قیام نمائی و در پنهان و آشکارا از مخالفت او حذر کنی و گفتار
و کردار و احوال و اسرار خود نگاه داری که بهمه داناست و از حضرت او شرم
داری و گرد معصیت نگردی و فساد نیندیشی در حق خود و در حق بندگان او
و نیز این اسم را در داشتن خاصیت عظیم اثری تمام است گفته اند هرکه بدل
این اسم را بسیار بگوید معرفت حق یابد القابض المختص بالسلب آنکه بازستاند
حال دلها را و عظیم از آنکه خواهد و تنگ گیرنده روزی بندگان و احوال دل
ایشان بود. باید که در تنگی شکر او گوئی و بتوبه و استغفار مشغول
باشی آنکه بسبب تو میرود بی حکمت نبود و در قبض حق بدهد جلال او گوئی در
گرسنگی این اسم را اثری تمام است ببرکت این نام ملک الموت ارواح قبض کند
گفته اند هرکه این نام را بر چهل لقمه نان نویسد و چهل روز بخورد از عذاب

و بیش از وجود و آمدن بدین عالم و در علم حق ...
با او بگویند بود ... زبان ... باید که ...
با آنحضرت و در حصول و ظهور این معنی ...
که در حصول حضور ... معنی ...

کرسنکی ایمن کردد الباسط بالتوسعة آنکه بگسترانند نعمتها را و بید باو
جان دلها را فراخ کنند دلها و روزی او بود باید که در بستگی
احوال گشایش از خدای خواهی و حال در بستگان او گشاده داری و در بسط
و در بسط خاطر به جمال او کنی و در آن حال بر رفع حاجات خود بکوشی و آنچ
طلبی از او طلبی و در گشایش کارها این اسم را اثری تمام است برکت
این نام مصطفی سلام الله بارانها بیارد و گفته اند هر که در وقت سحر دست بر دارد و ده
بار این نام بگوید و بر روی مالد هرگز بسوال محتاج نشود الخافض دافع البلیة
آنکه از منزلتها او بیفکنند و بلاها او دفع کند پست کننده درجات کافران
او بود و در دفع بلاها التجا بحضرت او باید کرد و منزلتهای عالی از آن حضرت
باید جست تا بخفض او گرفتار نشوی :: باید که دوستان او را
بلند داری و دشمنان او را پست داری و در بر آمدن قوای روحانی
بکوشی و در فرو بردن و پست کردن قوای نفسانی سعی نمایی و مجاهده
انرا بست کنی در افکندن دشمنان این اسم را اثری تمام است
ببرکت این اسم ابراهیم و موسی علی نبینا و علیهما السلام خلاص یافتند گفته اند هر که
بنیت دشمن هفت هزار بار بگوید کفایت شود الرافع المعطی للمنازل آنکه بدو
منزلتهای نیکو و بلاها رفع کند از بندگان و بلند کند منزلت مطیعان و اهل
ایمان باید که منزلت عالی از وی خواهی :: و اولیای او را بنصرت عالی گردانی
و اعدای او را بقهر و نقمت پست گردانی :: و پیوسته در ترفع جانب
روح بر نفس بکوشی و از عالم سفل که عالم حیوانیست بعالم علو که عالم
ملک است عروج نمایی و از آن قصد عالم وصال کنی تا [illegible] ابد درجه
وصال ترفع واقع شود در رسیدن بترقی و نصرت بعد الله این اسم را

که عالم

ازلی

اثری تمام است ببرکت این نام ملوک بملک رسند و قیام آسمان بی ستون از
ببرکت این نام است گفته اند هر که در نیم شب یا در نیم روز صد بار بگوید
برگزیده شود المعز معطی القوی آنکه عزیز گرداند بقوت و نصرت آنرا که
خواهد عزیز کنندهٔ بندگان بایمان و طاعت او بود باید که عزت از وی
طلبی و قوت و نصرة بر نفس و شیطان و دشمنان از و خواهی و عزت خود
در طاعت او دانی و عزیز کسی بود که او سبحانه بتجلی ذاتی خود او را عزیز
گردانیده بود و ما این اسم را در حصول صفت هیبت اثری تمام است
گفته اند هر که شب دوشنبه و جمعه بعد از نماز شب چهل بار بگوید [illegible]
عزیز و با هیبت شود المذل الموجب لحط المنزله آنکه خوار گرداند آنرا
که خواهد و خوار کنندهٔ بندگان او بود بکفر و معصیت باید که خواری در
معصیت او بینی و عزت در طاعت و از مخالفت او پرهیزی تا بعد از آن
وحجاب
او ذلیل و خوار نشوی و بدید حضرت او و آوردن طاعت دوام تا نیابی تا بدیدار
و حضرت او عزیز شوی که عزیز آن بود که او را بدیدار خود عزیز گرداند
و خوار آنکه او را از خود محجوب گرداند در ذل دشمنان این اسم را اثری
تمام است گفته اند هر که از ظالمی بترسد سجده کند و نام آن ظالم برد
بعد از گفتن هفتاد بار این اسم را بگوید و گوید که الهی مرا از فلان ظالم
امان ده امان یابد السمیع یسمع أنین المشتاقین آنکه بشنود همه شنیدنیها
و آواز دلها و ناله جانها در اشتیاق لقای او باید که بدل مناجات
با او سبحانه مشغول باشی و رفع حاجات باو کنی و زبان از گفتار شنیع ببندی
و نگوی آنکه در آن رضای [illegible] او نباشد و گوش بحاجت حاجتمندان دار و از ایشان بشنوی
گفتار ایشان بتحمل تمام [illegible] در اطلاع بگفتار دلها این اسم را اثری

مندان د

آواز پای

است ببرکت این اسم بود که سلیمان علی نبینا و علیه السلام آواز پر مور و آواز گفتار او
شنید گفته اند هر که روز پنجشنبه بعد از نماز چاشت پانصد بار بگوید و سخن نگوید
هر دعای که کند مستجاب شود البصیر بیننده افعال العباد و آنکه ببیند همه دیدنیها
را و او شنوا است نه بگوش و بینا است نه بچشم باید که دایم مراقب
احوال و افعال و اعمال خود باشی که آنچه بکنی به بیند و خود را دایم در نظر او
داری و مراقب آن نظر باشی که از نظر او غایب نشوی و این نظر در حق تو
تفاوت نکند نه در دنیا نه در آخرت و اگر کنی پنهان کنی که دیدار آن را از تو بپسندد
و دایم آن بدهای ترا ببیند پرده و در گذرد تو باشد قوله تعالی و یحذرکم الله نفسه
ان الله بصیر بالعباد و در قوت شنوای و بینای این دو اسم را اثری
تمام است ببرکت این نام انبیا معراج یافتند و اولیا بعظمت این نام
شدند هر که در میان سنت و فریضه جمعه این اسم را صد بار بگوید مخصوص
بنظر الهی گردد و محرم اسرار الهی شود الحکم الحاکم و فصل القضاء علی
و قوله و فعله آنکه ذات او سبحانه بدان صفت است که هر حکم که خواهد بکند
و فعلها بر آن قرار گیرد که وی خواهد حاکم براستی و درستی اوست آنچه
و نشت از تو بعضی قدرها راست دانست و هر حکم که کرد راست کرد و آنکه کرد
همچنان باست که کرد باید که خود و محکوم حکم ازلی او گردانی و احکام او را بدل و
جان پیش روی و بتن و جان و مال از وی باز نمانی و از اسم و رسم اهل
طغیان دور باشی در محرمیت اسرار الهی این اسم را اثری تمام است
گفته اند هر که این اسم را در نیم شب صد ان بگوید که بحر و شود محرم اسرار شود العدل
لا یتبع منه الا بفعل آنکه هر چه کند از وی زشت نباشد همه داد باشد و بیدادی
از و نیاید باید که داد از و طلبی و بر غیر خود ول دادی کنی و از شر نفس و شیطان

بخواهان بحضرت او بنالی و در آن کوشی که روح بر نفس غالب آید و داد
شریعت از نفس بستانی و از عهدهٔ ملازمت طریق بشرط بیرون آیی تا
بدان سبب بدرجات حقیقت ترقی نمایی و در رعایت طریق سداد و داد
این اسم را اثری تمام است گفته اند هر که این اسم را بر لقمهٔ نان نویسد
و بخورد جمله خلایق مسخر او شوند اللطیف خالق اللطف وقیل العالم
بالخفیات آنکه اندک و بسیار چیزها و کردارها بداند و آنچه در افعال او
دیگر آنرا از منفعت و مضرت و محمدت و مذمت هیچ چیز بر وی پوشیده نباشد
و آنکه کند با مطیعان خیر و صلاح ایشان در آن باشد و آنکه با همه خلق لطف او
کند و او سبحانه دانا بود بهمه کارهای پنهان و نهان نزد ما پنهان بود
و نزد او آشکارا و به بندگان نیکیها او رساند تا باید که ظن خود را دایما از
غیر پاک داری و لطف تو در حق بندگان او عام باشد در برآمدن مهمات
این اسم را اثری تمام است گفته اند هر کرا دشواری پیش آید
وضو سازد و صد بار این اسم را بگوید مهم او کفایت شود الخبیر العلیم
وقیل المخبر آنکه آگاه بود بهمه چیزها و هیچ چیز بر وی پوشیده نباشد و از همه چیزها
و بهمه چیزها خبر کند باید که از عصیان حذر کنی تا بخبیران در نمانی و بمقتضای
اخبار آسمانی و اسرار ربانی که بر دلهای انبیا در حالت خصوصیت نازل
شده در سپردن طریقت هیچ دقیقه فرو نگذاری و در ادراک رموز
و اسرار کتاب توجه بخبیری او نمایی تا آنچه از وی بر تو پوشیده است
ظاهر و مکشوف تو گردد و در ادراک حقایق و دریافت معانی و اخبار
غیبی این اسم را اثری تمام است گفته اند هر که بفرمان نفس بدکردار
گرفتار شده باشد این نام را بسیار بگوید خلاص یابد الحلیم لا یعجل العقاب

[illegible]

آنکه خواسته است که عقوبت نکند جمعی از عاصیان را و او سبحانه محصل ناکننده است
بعقوبت بندگان و درگذارنده از گناهان بسیار بندگان و فرصت دهنده
ایشان را چون اهمال شود در ارتکاب معاصی بو بیتی اعمال او را بر نفس خود و از نفس
نگردانی و نفس را ایمن نداری که ندانی که از کارخانه غیب ترا چه نصیب است
گذاشتن است یا گرفتن است در ضمن آن گرفتن رسوای بیجا بست
یا آمرزیدن بیجا است چون این معنی معلوم کسی نیست گرد گناه گشتن که زهر
جانست غایت جهالت بود نادیده تا بتوانی خشم نرانی و خشم فرو خوری و با نتقام
و کینه گرفتن تعجیل ننمایی و از زیر دستان عفو فرمایی در پست کردن خشم
و دفع بد خوی این اسم را اثری تمام است گفته اند جهت تربیت کشتها
و نشاندن نهالها این اسم را بکار دارند العفور الغفار آنکه خواسته است
عذاب کند بندگان بسیار را و عذاب کند بر بسیاری او نیک پوشنده گناهان بر کرده
او بود و آمرزنده گناهان بسیار او بود باید که دایم از افضاح او بترسی و چشم بر نسیم
کرم او دوخته داری که اگر پرده کرم او نباشد بنده را از رسوائیها و فضیحتها که
همراه است هیچ جای و راه نباشد باید که از گناه کار در گذاری و بعفو بنهایت
حضرت او صداقه داری که آن حضرت با وجود قدرت از تو عفو می‌نماید تو
بعجزی خود او بیتر آنکه عفو نمایی در تربیت دلها و زدودن زنگ دلها این اسم را
اثری تمام است گفته اند هر که این اسم را بسیار بگوید سیاهی از دل او برود الشکور
المجازی علی الشکر و قیل یثیب علی القلیل الکثیر و یقبل المثنی علی من اطاعه
آنکه بندگان را بستاید بر طاعتها از بسیار و اندک ایشان و بر اندک از طاعات
ایشان را جزاء بسیار دهد و ثواب طاعتها او دهد و گواهند طاعات کند ایشان قبول
و بر آن جزاء دهد جزاء دهند نیکوکاران او باشند بی اسطاربس از کار و بعد از

کاذبی و رنگ و انتظار نه در ضرر کار بندد بلکه در خور کمال خود و تندی و نهج آنکه
لایق او باشد باید که دایم از عهده شکر حق و خلق بیرون آیی و دقیقه را از دقایق
فرو نگذاری در بنای حشم دل این اسم را اثری تمام است گفته اند هر که
چهل و یک بار این اسم را برای دفع تا دل حشم بگوید و دست بر آب زند
و بر حشم مالد شفا یابد الله الکبیر المتکبر آنکه ذات و صفات وی بزرگتر
از آنست که ذات و صفات او را چنانکه اوست خرد کسی دریابد و بزرگست از
تشبیه شبهات و تصویر مصوران باید که دایم دل خود را از تشبیه و تصویر مجرد
از زمان و مکان و صفات حدثان حاضر الحضرت داری و از خود بیخود از و بر خود دا اگر گردی
و دایم نفس را با انقیاد فرمانهای او خوار و ذلیل او گردانی و دایم از سفل که عالم
حیوانی است بعلو که عالم ملک و جانست عروج نمایی و او را سبحانه از آن بزرگتر
باید که کبریا و عظمت را مخصوص حضرت او دانند
دانی که مجانست فرمان او روا داری در طلب علو و غنا این اسم را اثری تمام
گفته اند هر که بخواندن این اسم پیوسته مداومت نماید اگر فقیر بود
غنی گردد و اگر غریب بود زود بوطن رسد الحفیظ العلیم و قیل
لا یشغله شیء عن شیء و قیل تبقی صورة الاشیاء آنکه دانا بود
بهر چه کند و فراموشی را بر او راه نبود و مضرتها از خلقان دفع کند و مشغول
او را از چیزها در نیابد و همه چیزها و صورتهای آن چیزها از وی غایب نشود
و نگاه دارنده بندگان او بود و اعمال بندگان را نگاه دارد برای روز جزا
باید که نفس را از هواهای او نگاه داری و شهوت و غضب بنا جایگاه
نرانی و ضبط انفاس و اقوال و اسرار و احوال خود نمایی و
تضییع آن روا نداری و در نگاه داشت خود از بلاها التجا بحفیظ او نمایی

بحری از ذات و صفات مخلوقات
مانند بود و بزرگی آن است که ...

... و نیستی و مسکنت نصیب خود شناسد
بزرگی که این همه آسمان و زمین و عرش و کرسی برپا است

این اسم را بجهت حصول امن و دفع ترسها و بیماریها اثری تمام است بر که
این نام نوح علیه السلام از ترس طوفان خلاص یافت گفته اند هر که را از ترسی
باشد از دشمن و از آب و آتش و دیو و دد این اسم را بنویسد و بر بازوی خود
بندد ایمن شود المقیت خالق الاوقات و قیل المقدر و قیل الشهید و هو المطلع
بالغایب والحاضر و قیل المقتدر آنکه بداند همه چیزها را که بران قدر و بران
حال بباشد و بماند و بهرچه خواهد توانا بود و آنچه باشد و بود از وی تعالی
بنود آفریننده قوتها و قوتها او بود باید که قوت و قوت از وی طلبی
و چشم از اسباب بر دوزی که اسباب چشم بند غیب بود بنا بر حکمتی و در
قوت و قوت روحانی بکوشی و بنیروی خردی از عالم حیوانی و شیطانی
و ودی بیرون آیی و بقوتها و قوتهای ربانی روح را پرورش دهی قوله علیه
السلام ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی از طلب ایاد قوت روحانیت
این اسم را اثری تمام است باید که نفع او عام باشد بنفوس خلایق ببذل
طعام گفته اند هر که را غربتی پیش آید و نقلی از جایی بجایی و در ان صبر نتواند کرد
و یا طفل گریانی داشته باشد این اسم را هفت بار بخواند و بر کوزه آب بدمد
و خود بخورد و بآن طفل دهد صابر و با شکیب گردد الحسیب الکافی لخلق ما
یکفی العباد و قیل المحاسب باجاره المطیعین بما فعلوا آنکه عدد چیزها
بداند بتفصیل و اجمال و آنچه در بایست بندگان بود او رساند و پدید کرده اند
و آنکه پسندیده بندگان بود درین جهان و در ان جهان و نیک حساب کننده
ایشان بود بکردارهای ایشان باید که دایم بمحاسبه نفس مشغول باشی
و هیچ نفسی را از خود ضایع نگذاری و حساب خود کنی پیش که حساب
که بزرگان بعد از هر نماز دیگر هر روز حساب خود میکنند و تدارک تقصیرها

المقتدر

الحسیب

توبه و ادای حقوق می نمایند و از محاسبه و حساب آنحضرت تغافل نمی نمایند
در کفایت مهمات خلق سعی بسیار باید نمود و کارها و دشوارها خلق
در وقت محاسبه در معاملت با ایشان طریق سهولت مرعی باید داشت
و از ایشان درمی باید گذاشت از برای دفع بیمها و حساب کارها و کفایت
مهمات این اسم را اثری تمام است گفته اند هر که را خوف از دیدن کسی
باشد و یا او را همسایه بد باشد و یا خصم رنج عدو و حاسد باشد هشت روز
هر صبح و شام هشتاد و هشت بار بگوید حسبی الله الحسیب هنوز هشت روز تمام نشده
که بمقصود برسد باید که روز پنجشنبه آغاز کند الحسیب المتکبر آنکه بزرگتر از آنست که
در وی حصری بود از نشانهای مخلوقان و آنکه انقیاد او بر همه واجب بود
و آنکه بر دارد آنرا که خواهد آن بزرگواری بگدازد دلهای طالبان را مطالعه جلال
و باز بنوازد بلطف لمعه شهود جمال باید که سعی نمای تا مظهر این دو صفت گردی
در طلب عزت این اسم را اثری تمام است گفته اند هر که عزت خواهد این
را بمشک و زعفران بنویسد و بخورد عزیز شود الکریم ذو الجود و قیل
المقتدر علی الجود و قیل العلی الرتبه و منه کرایم المواشی و قیل الغفور الذی
آنکه خواسته است نیکوئی بسیار با بندگان و نیکی بسیار کند در حق ایشان
بی طلب [illegible] ایشان و آنکه توانا بر نیکی بسیار بود بی مانعی و آنکه با خلق مواسات
بسیار نماید و از گناهان در گذارد آنکه بدهد بی سوال صد آنکه نگنجد در وهم
و خیال باید که عطا دهی بندگان او را بی منت و از ایشان در گذاری با وجود قدرت
در خشم داشت کرم و بزرگی این نام را اثری تمام است گفته اند هر که این نام را در بستر
خواب چندان بگوید که بخواب رود فرشتگان دعا کنندش و گویندش اکرمک الله
سبحانه امیر المومنین علی رضی الله عنه این نام را بسیار گفتی از آن جهت او را

کرم الله وجهه کفتند الرقیب کالحفیظ آنکه نگاه بان همه او هست وآنکه
نگاه بان ظاهر و باطن بندگان او باشد در نگاه بانی باطن باید کوشید و آنرا
خطور اغیار دل را نگاه باید داشت بدانکه تواند دران باید کوشید
تا از درجه مراقبه بمقام مشاهده رسد در اداء طاعت بشرط باید کوشید
و در مقام عبودیت مودب باید بودن در نگاه داشت نور باطن و سلامتی
اهل و مال این اسم را اثری تمام است گفته اند هرکه بر کرد مال و فرزندان خود
این اسم را هفت بار بخواند و بدمد از شر نصوح ایمن کرده المجیب
آنکه اجابت کند بندگان را در مرادات و مهمانشان بدهد و بیافریند آنچه خواهد
و حاجت فرومانندگان او روا کند و آنکه از درگاه او هیچکس نومید باز نگردد
و هیچ بنده را بی مراد از درگاه خود که بحاجت آمده باشد باز نگرداند اگر
حاجتی خواهی باید که از وی خواهی که کرم او از آن برتر است که ترا نومید باز گرداند
در طلب لقا و خواست لقای او باید کوشید و در یافت شهود دل آرام باید بود
در کارهای بزرگ که طاقت آن نتوان آورد این نام را اثری تمام است گفته اند
هر کرا مهمی و دشوارش پیش آید بسیار بگوید المجیب الواسع الحکیم کفایت
شود الواسع وسیع جود در الطاف نیات آنکه توانگر و بی نیاز بود و عطاها
بسیار دهد و بروی دشوار نیاید و همه کاینات را عطای او عام باشد و او
سبحانه فرا رسنده بود بهمه چیز بعلم قدیم و دهنده همه نعمتها بود و آسان
کننده دشوارها بود و درگذارنده از گناه بسیار بود بعفو عمیم باید که در
انعام بخاص و عام کشاده بود در صنعت و طلب معارف از برای وسعت
حال و گشودن تنگی دلها این اسم را اثری تمام است گفته اند هرکه بسیار گوید
این اسم را قناعت یابد و کفایت یابد الحکیم العلیم وقیل الملک

المتقن للاشیاء آنکه اعتراض بروی نشاید و آنچه کند همه باید همه افعال وی
متقن و منتظم بود و آنکه فعلش موافق ارادت او بود و آنکه افعالش محکم بود
و او سبحانه استوارکار و درست کار بود و کارها بروی مشکل نباشد آنچه
بینی باید که همه بموجب حکمت و راستی بینی و دانی اگرچه بدانش خود بحقیقت
آن نرسی که بشنوی حکمتهاء او بقوت بشریت نتوانی رسید که کارهای او را
بطلانی در نباید در دانستن مشکلها این اسم را اثری تمام است گفته اند
اند هر که را کاری مشکل پیش آید بسیار گوید این اسم را کفایت شود الودود
المودود للمحبوب و الرکوب و قیل الودود ثناء للمطیع و ثوابه له آنکه دوست داشته
است که نیکویی کند با هر کس از دوستان خویش و آنکه نیکویی میکند با بندگان خصوص
و او دوست دارنده نیکیها بود با مخلوقات خود و او ستوده آنها بود و او را بود
سزاوار دوستی باید که حضرت او را دوست داری و از دوستی غیر او تبرا
و اگر کسی را دوست داری باید که بدوستی او دوست داری چه دوستی دوستان
او ثمره دوستی او بود و آن دوستی آمیزاری کند تا از غیر او بی آرام
شود و در رسانیدن نیکی بدوستان او سعی باید نمود و از برای حصول
درجه محبت این اسم را اثری تمام است گفته اند هر که این اسم را از برای
محبت زن و شوی هزار و یکبار بخواند و بخورد و باو دهد دوست شود المجید
الجمیل افعاله و قیل الکثیر افضاله و قیل لا شارک ضماله من اوصاف
الملیح آنکه سزاوار همه بزرگیها او باشد و دهنده همه نیکیها به بندگان
او باشد و کردارهای او همه زیبا بود و فضل و انعام او به بندگان او عام
بود و کسی در اوصاف خداوندی و صفات جمال با او شریک نشد و دوستان را
بدیدار خود او عزیز کرده اند در حصول مجد و بزرگی این اسم را اثری تمام است

گفته اند هر که را اینم پیشی بود در ایام بیض روزه دارد و بوقت افطار این اسم را بسیار
گوید شفا یابد الباعث المعید آنکه خلقان را حشر او کند و مردگان را از گور او
بر انگیزاند و نباتات را در زمین او رویاند زنده کننده تنها بروح او بود و زنده
کننده دلها بمعرفت او بود و دلها آشنایانرا بنفحات فتوح خود او بپروراند
و اهل وصال را بحضرت خود او زنده گرداند باید که در استعداد آدمی کوشد
و باسرار و حقایق دلها را زنده گرداند از برای جلوه دلها این اسم را اثری
تمام است گفته اند هر که در وقت خواب رفتن دست بر سینه نهد صد بار
بگوید ابدا عشق دل او بحق زنده گردد الشهید العالم بالغایب والحاضر
آنکه هر چه داند بتحقیق داند و آنکه گواهی دهد بر احوال و بر حجت انبیا و بر
افعال و اسرار بندگان عاصی و او سبحانه گواه حاضر و غایب بود و دانای احوال
بندگان او بود باید که بدل و جان حاضر او باشی و بهیچ وجه از او غایب نباشی
و حضور تو وقتی میسر شود که از غیر او غایب و بی خبر شوی باید که در مهمات
خود گواه خود او را دانی و از معاصی اجتناب نمایی و بر راستی مداومت نمایی
بجهت حضور دلها و تحقیق کارها این اسم را اثری تمام است گفته اند هر که از فرزندان
نافرمان بود در سحر صبح روی سوی آسمان کند و این اسم را بگوید آن فرزند فرمان
بردار شود الحق العدل و قیل الواجب لذاته و قیل الصادق و قیل المظهر
آنکه هستی او واجب بود و هستی عبودیت او بود و محقق حقایق او بود باید که
وجود حق و سزاوار هستی او را دانی و غیر او را وجودی ثابت نکنی که سزاوار وجود او
بس و همه چیزها وجود از او دارند و در نفس خود باطل اند و بقا صفت
ذات اوست و عجز و فنا نصیب غیر او و او سبحانه راست کبریا راست و دا
گردد از بود باید که بدیده وجود حقیقی او از دیده وجود مجازی غیر فارغ آیی تا وجود

عزرا در جنب وجود او همه مضمحل و ناچیز یابی و بینی و در ادراک و درستی کارها این
اسم را اثری تمام گفته اند هر که را حزنی یا شود بر چهار سوی این نام را بنویسد
و در نیم شب بدست نهد و بسوی آسمان نظر کند یافته شود
الوکیل المتکفل لامور الخلق وقیل الموکول الیه الامور
آنکه کارگذار بندگان او بود و آنکه منفعتها همه از وی بود و مضرتها
او دفع کند و انبیا و اولیا را او نصرت کند و ایشان را وی رعایت کند
آنکه دوستان کارها بوی گذارند و خود را در نگاه داشت بوی سپارند باید که
خود بوی باز گذاری و تمام از تصرف خود بیرون آیی و آنحضرت را وکیل
و کارگذار خود دانی و هر چه از افق غیب ظاهر شود یعنی در برآمده
کارها و اصلاح این اسم را اثری تمام است گفته اند هر کرا غایبی باشد وقتی که خلق
خفته باشند بر چهار گوشهٔ خانه این نام را صد بار بگوید بعد از آن نام چهار یار
رسول صلی الله علیه وسلم ببرد و استعانت از ارواح مقدسه ایشان طلبد
بمدة نزدیک خود بیاید و یا خبر او برسد المتین القوی علی کل امر آنکه
هر چه خواهد که بکند هیچ چیز بروی دشوار نبود و بهر چه خواهد توانا بود
ضعف و عجز را بحضرت او راه نبود و توانا است بر نصرت دوستان خود و بر
گرفتن دشمنان دوستان خود باید که هم قوت و نصرت ازو خواهی و ظفر بر اعادی ازو
طلبی در طلب قوة ملکی و روحانی این اسم را اثری تمام است گفته اند هر کرا دشمنان
بسیار بود از آرد هزار و یک گلوله سازد و بر هر یکی یکبار بگوید این اسم و بمرغان
اندازد تا بخورند همه دفع شوند و مقهور گردند المتین نفی النهایة فی القدرة آنکه بر جمیع
بیندیشی که در طلب قدرت در آید بر آن همه قادر بود و آنکه استوار کارهای صنعت
اوست و افعال او سبحانه در غایت متانت بود که در وی هیچ نقصانی نبود

و هیچ نوع خارج حکمت نباشد و در ذات و صفات او را سبحانه هیچ نقصانی
و عجز و ضعف نباشد باید که همه خلق را نیز او ضعیف و نحیف بینی و خود را
عاجز و فرد و مانده بینی و قدرت و قوة از وجولی و دو این اسم از صفات ذات
بود و در طلب قوة این اسم را اثری تمام است هر که خواهد که بر کسی ظفر یابد کار
او از استخلاص و حیا نتی خالی نباشد این اسم را بسیار گوید مقصودش برآید
الولی الحافظ للولایة آنکه نگاه دارد اهل ولایت خویش را برآنچه دانسته است
و خواسته است و آنکه نگاه دارنده اهل ولایة خود بتعزد او بود و آنکه دوست
و یاری دهنده دوستان خود او باید که دوست حضرة او باشی در آنچه اسباب
دوستی اوست هیچ دقیقه را فرو نگذاری و ارکان دوستی بمقتضا اسرار
آیه قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم الآیه استوار داری تا دوستی پدران و پسران
و برادران و زنان و خوان و مان و دیار و مسکن و مال و جان و طلب
سود و حذر از زیان از آن حضرت و نصرت دوستان او و دین او هیچ حال باز ندارد
تا بغایتی که ترا باطن هیچ آفریده آرام نماند در طلب نصرة و حصول درجه
ولایت این اسم را اثری تمام است هر که برای حصول دوستی این اسم را
بسیار بگوید مقصودش حاصل شود الحمید المحمود آنکه بذات خود ستوده باشد
و ستایش ذات خود چنانکه لایق او باشد او تواند کرد و هر چه بکند همه زیبا باشد و آنکه
اهل طاعت را بنیکی بستاید و آنکه با مطیعان نیکیها بسیار کند و مرادات ایشان بنیکی
بخواهد و آنکه بزبان همه مخلوقات ستوده بود و آنکه ستایش همه ستایندگان
بحضرت او باز گردد باید که در استحصال صفات حمیده که موجب ستایش بود
سعی نمائی و از ذمائم محترز و مجتنب باشی این اسم را در حصول کرائم اخلاق
اثری تمام است هر که بذمیمه گرفتار بود و از مذمومات باید خلاص شود این اسم را

بسیار گوید المحصی العالم و قبل المحی عن عدد کل معدود و قیل الکافی در و منه
خود تو ای علم ان لن تحصوه ای لن تطیقوه آنکه دانا بود با جزاو مقادیر همه چیزها
و آنکه او بداند عدد همه چیزها از اندک و بسیار و آنکه قادر بود بر همه چیزها و آنکه
قدرت و طاقت او دهد و کمالات و صفات خود او شمار و احصا تواند
کرد و آنکه کمالات ذاتی او در حد عد و عد حد و احصی در نیاید و نعمتهای او را
شماره نبود باید که در حق خود نعمتهای او را تازه داری و از شمار بیرون
آئی و بشکر نعم ظاهریه و باطنیه مشغول باشی و بقدر طاقت از عهده بیرون
آئی و از احصای او عاجز باشی و از جهد و طاقت خود بیرون آئی و بعالم
حیرت در آئی تا آن حسرت ترا باو حاضر گرداند در زیادتی آگاهی و شمار چیزها الی که
رااثر تمام است هر که دید کثرت بر وی غالب بود این اسم را بسیار گوید الله
المبدی المتفضل بابتداء النعم آنکه هر چه خواست بیافرید بابتدا بیافرید
و آغاز هستیهای هست شوندگان او نهاد و همه هستی مر او راست و همه
چیزها هستی از و سرایت کرد و آنکه ابتداء افضال در حق دوستان او کرده و آنکه
ابتدا از وست و بازگشت همه بدوست باید که معاد را بر معاش ترجیح کنی و معاش
خود را بر طریقه کامل زمان اختیار کنی و چون وجود از و در تو سرایت کرده بود
وجود و لوازم آنرا بخود اضافت نکنی و خود را تمام باو دهی تا از هستی او
بنیستی خود بینا شوی و این معنی بر دل تازه داری که این سر بزرگ است و در
پسیر الله تحقیقت این معنی توان رسید در طلب ابتداء فضل و نعمت این اسم را
اثری تمام است هر که ابتداء فضل و نعمتی را چشم دارد این اسم را بسیار گوید
کفایت شود المعید یعید الخلق آنکه باز بیافریند آنکه بمیرانیده باشد بار
دیگر آنکه بازگرداننده بندگان او بود و بازگشتن بندگان همه بجزای

دایم م

او بود انکه ابتدای هستی از و بود و ابتدای هستی هم از و بود و باز بعد از انکه بنده را
تجلی فنا نیست کرده بود باز هستی هم از و دهد تا بنده فانی از خود و باقی هم بدو شود
باید که در همه کارها طلب رضای او کنی و باز گشت تو باو باشد و هیچ ذکری
و عملی را از ان خالی نداری که در دفع خواطر ردیه این معنی را اثری تمام است و فکر
آن کنی که چون بحضرت او باز گردی چگونه باز خواهی گشتن و در همه افعال
و احوال از نفس حق بخواهی و کاری بجهت نکنی که ابتدا با انتها و چه عاقل
بمعاد نظام گیرد کسی را که باز گشت بکسی باشد و از و گذیر نبود از وی غافل
نتوان بودن چرا از آنحضرت قبله و مقصد و مقصود نسازی و دل از غیر او نپردازی در صحبت
باز گشتن این اسم را اثری تمام است هر که خواهد که معاد او بر وی آسان
شود و راه معاد بر وی گشاده شود این اسم را بسیار بگوید چشم دل او
بعواقب بینا شود خالق الحیوة انکه زنده کنندهٔ ذوات او بود
و خالق حیوة او بود و زنده کنندهٔ جانها او بود و دلها را بزندگی ایمان او
بپرورانده باید که حیوة خود از و دانی و باو دانی تا زنده باو گردی و از خود
نگردی بر این معنی نرسی در طلب زندگی بنده فان این اسم را اثری تمام
هر که حیوة دل خواهد این اسم را بسیار گوید خالق الموت
انکه خلایق را بموت قهر او کند و تنهای بندگان را بتقضای موت و دلهای کافران را
بموت اختیار کفر و عصیان او میراند و انکه مرگ آفریند برای انکس که بخواهد
باید که در استفاضت فیوض الهیه دل را زنده داری و در اماتت صفات ذمیمه
سعی نمای تا بجذبات قیومی دلهای مرده را زنده کنی و مملکت سینهٔ مضطر
شده را از انتظارات قهاری از ما سوی خالی سازی در اماتت قوای شیطانی
و نفسانی و سبعی این اسم را اثری تمام است هر که خواهد که نفس و شیطان

بجذبات

و دشمن او بمیرد این اسم را بسیار بگوید الحی الباقی الذی لا سبیل
للفناء انکه زنده بود بهمه ذات و او سبحانه باقی است که هیچ راه وی
فنا را بر وی راه نبود و حیوة جانها اثری از حیوة او بود و حیوة حقیقی او
را باشد که علم و قدرت و ادراک او را سزا باشد باید که حیوة دل از ایمان حقیقی
که درجه عیانست طلب کنی و دل را بعلم لدنی زنده گردانی در طلب حیوة
حقیقی که حیوة طیبه جانهاست این اسم را اثری تمام است هرکه
زندگی دل و جان خواهد این اسم را بسیار گوید القیوم الباقی الدائم
و قیل المدبر و قیل الدائم القائم بتدبیره الخلق و حفظه انکه هستی
او را اول و آخر نباشد و انکه بر دوام کافی مهمات بندگان او باشد انکه
پاینده ملک همیشه باشد و دارنده ملک اشیا باشد که همه محتاج او باشند
و او هیچ کس و هیچ چیز محتاج نشود و نباشد و آنکه قایم بود بذات خود
بی هیچ وسیلتی در طلب استقامت طریق این اسم را اثری تمام است
هرکه استقامت حال خواهد این اسم را بسیار گوید الواجد الغنی و قیل
العالی انکه در مملکت او بود آنچه خواسته بود که در مملکت او بود و
انکه هیچ کس را از وی در گذشتن نبود و آنکه غنی و بی نیاز بود و طاقت
بود کسی او را در هیچ حال مانع نیاید و او سبحانه توانا و توانگر که بی مرادی را
بحضرت او راه نباشد و چیزی در ملک او را که شدن نباشد و چیزی
از و پنهان نتواند شد به بریات خود همه عالم و دانا بود در حصول مرادات
دینی و مراتب یقینی این اسم را اثری تمام است هرکه را مرادی باشد و خواهد
که بر آید این اسم را بسیار گوید الماجد العالی و قیل من له الولایة
والشرف انکه او صاف کرم و شرف و عز بتمامی او را باشد والله

و آنکه سزاوار خداوندی و بزرگواری بود و آنکه دوستان خود را بزرگ کرده اند و نصیب
بزرگی او بنده را باید که خوار و ذلیل او بود در طلب علو این اسم را از نهی
هرکه را خواری روی داده بود این اسم را بسیار گوید الواحد الفرد فی الالهیة
لا شریک فیها آنکه او را در صفات خداوندی شریک نباشد و آنکه او را نظیر
و شبیه نباشد و او را شریک و ظهیر نباشد و او متفرد بود در استحقاق قدم
که هیچ چیز پیش از او نبوده اند و هیچ چیز با او نبوده در ازل و او سبحانه متفرد است
در استحقاق الهیت فلا معبود الا هو باید که او را بجلال و عظمت و کبریا
و قدرت محیط بهمه اشیا و علمی که فرا رسنده بود بهمه چیزها که هیچ از او پوشیده
نباشد در زمین و آسمان متفرد او را دانی و او را یگانه بینی و از برای او
یگانه باشی تا غیر را در تو هیچ نصیبی نمانده باشد تا یکی را دوست باشی
در حصول درجه توحید شهودی این اسم را اثری تمام است هرکه خواهد که
توحید عینی او را حاصل شود بطریق ذوق و مشاهده بوی برسد این اسم را
بسیار بگوید الاحد الفرد بذاته لا یجوز علیه الانقسام و التجزی و لا
یتصور له المثل آنکه یکی باشد نه چون یکهای دیگر چه غیر او اگر یکی باشد
از روی شمار یکی باشد اما از روی اجزا و ابعاض وی بی شمار بود و آنکه
یکی بود از روی بی مثلی و بی کفوی و او سبحانه یکیست که او را مثل و مانند
نیست و همه را بوی حاجت است و او را بکس حاجت نیست چنانکه همه شمارها
را بیکی حاجت بود و یکی را بهیچ شمار حاجت نیست و در وی تبعیض نرود و نه تعقل
و نه توهم و اختلفوا فی معناهما فقال بعضهم کلاهما واحد و یستعمل کل واحد
منهما فی الآخر و قال بعضهم لا بل یفید کل واحد منهما
ما لا یفیده الآخر و ان کان ماخذ الاشتقاق من حیث اللغة واحد

واستعمال کل واحد منهما بدلا عن الآخر بطریق التوسعة و هو الاصح واصطلحوا
فی الفرق ایضا والاشبه عندنا ان الواحد یستعمل لافادة الصفات
والاحد یرجع الی الذات کما یقال فلان واحد فی زمانه و وحید اقرانه یعنون
بذلک تفرده بصفات لا یشارکه فیها غیره من اهل زمانه والاحد عبارة عن
تفرده بذاته بحیث لا یقبل الانقسام والتجزی لا عقلا ولا فعلا ولا وهما
باید که بذات خود همه ذات او بینی و بصفات خود صفات او بینی و بفعل خود
همه فعل او بینی تا در علم توحید او مستهلک گردی که آدمی را در توحید
مرتبهٔ بلندتر ازین مرتبه نیست و حقیقت این معنی در تجلی ذاتی که بصفت وحدة
ظاهر شود در توان یافت در اثبات وجود حق این اسم را اثری تمام است هر که
این دو اسم را بسیار گوید او را ... بذات و صفات و افعال حق واقف شود
در توحید افعال و صفات و ذات یکتا گردد و اقسام کفر سه است
تعطیل و تشبیه و شرک معطله گویند نیست مشرکان گویند هست و لیکن
بسیار است مشبهه گویند هست ولکن مانند است الصمد
وقیل الحلیم وقیل العالی درجة وقیل الدعو المنازل وقیل الذی لا جوف له
انکه ازو خواهند حاجتها در حال خوف و رجا و او بود ... همه حاجتها
کناجان که او را هیچ چیز و هیچ کس احتیاج نباشد و انکه مجوف نباشد
چه مجوف محتاج بود و احتیاج مانع صمدیت او بود و انکه قصد بسوی او کنند
در همه حاجتها ... صمدیة ای قصدته ... بیان صمدیت اوست یعنی
را ... نیست که فرزند ... بود از پدر چون بعض از کل جدا گردد محل نقص
شود گفت مرا نقص نیست و ... مرا عجز نیست و کس را بر من قهر نیست که ...
... بجهت قهر پدر بود صمدیت را سزا بود و لم یکن له کفوا احد

این بی‌حاجت است که صفت کفو باشد و کفو بودن کسی را مانع صمدیت بود و او را
باشند و کفو نیست باید که جز حضرت او را پناه و ملجأ و جای تکیه‌گری و لاهیچ کس جز او
حاجت خود نبری و مقصودی او را برگزینی در عدم احتیاج تکبری این اسم را اثری تام
است خاصه در حالت جوع و گرسنگی هر که این اسم را بسیار گوید از احتیاج
بغیر فارغ آید [illegible] علی ما یشاء آنکه او را بر همه چیز اراده خواهد توانائی بود
و او را قدرت بر کمال است و آنکه بر همه قادر است و همه مقدور او و هیچ
نوع عجز را بوی راه نیست و از و فعل و ترک درست آید و او سبحانه فاعل
بقدرت و اختیار بود لا موجب بالذات و اندازه کننده چیزها او بود قادر او را باید دید
و عجز او را اما جز باید شناخت و توانائی از و باید خواست در حصول قدرت و ظفر
این اسم را اثری تمام است هر که در حالت فرو ماندگی و عجز از حصول مطلوب این اسم را
بسیار گوید مقصود وی بر آید [illegible] علی ما یرید و لا یعجز عما یرید [illegible] آنکه اندک
و بسیار در حکم قدرت او یکسان بود و نیک توانا بود بر آنکه خواهد و آنکه او را عجز
نباشد اراده او را مراد بود و آنکه توانائی همه از و باشد و همه توانائیها او دهد و بر
بندگان او ظفر دهد و توانائی بحقیقت عجز او را نباشد توانائی و اقتدار از و باید خواست
در حصول اقتدار مطلوب حقیقی این اسم را اثری تمام است هر که بسیار گوید قوت
اقتدار او را حاصل آید المقدم من یشاء و المؤخر من یشاء آنکه فرا پیش دارد آنرا که
خواهد و فرا پس دارد آنرا که خواهد و آنکه پیش دارنده و پس دارنده مطیعان او بود و پس
دارنده عاصیان او بود و پیش دارد آنرا که پیش باید داشت و پس دارد آنرا پس باید داشت
عزت و حرمت و بلندی درجات از و باید دید و ازدیاد طاعات و ذلت
و خواری و پس ماندن از خیرات از و باید دید بسبب ارتکاب معصیت و منهیات
الاول الاخر لم یزل و لا یزول آنکه همیشه بود و همیشه باشد و آنکه [illegible] داو [illegible]

اسم را اثری تمام است هر که این دو اسم را بسیار گوید او را بینایی بذات و صفات
و افعال حق واقع شود و در توحید افعال و صفات و ذات یکتا گردد و او تمام کفر
سه است تعطیل و تشبیه و شرک معطله گویند نیست مشرکان گویند هست ولیکن
بت با و انباز است مشبه گویند هست ولیکن مانند ذات الصمد السید وقیل
الحلیم وقیل العالی درجة وقیل المدعو المناول وقیل لا جوف له آنکه از و جویند
حاجتها در حال خوف و رجا و او بود دهنده همه حاجتها محتاجان که او را هیچ چیز
و هیچ کس احتیاج نباشد و آنکه مخوف نباشد چه مخوف محتاج بود و احتیاج
مانع صمدیت او بود و آنکه قصد بسوی او کنند در همه حاجتها یقال صمدته ای
قصدته لم یلد بیان صمدیت اوست یعنی مر ابعضی نیست که فرزند بعضی بود از پدر
چون بعض از کل جدا گردد محل ناقص شود گفت مر انقص نیست ولم یولد مر اعجز نیست
و کس را بر من قهر نیست که آنرا که پدر بود وی تحت قهر پدر بود صمدیت را سزا نبود
ولم یکن له کفوا احد این نفی جفت است که جفت کفو باشد و کفو بودن کسی را مانع
صمدیت بود و او را مانند و کفو نیست باید که جز حضرت او را ملجأ و پناه جای نگیری
و هیچ کس جز او حاجت خود نبری و بمقصودی او را برگزینی در عدم احتیاج بچیزی
این اسم را اثری تمام است خاصه در حالت جوع و گرسنگی هر که این اسم را
بسیار گوید از احتیاج بغیر فارغ آید القادر علی ما یشاء آنکه او را بر همه چیز از آنچه
خواهد توانایی بود و او را قدرت بر کمال است و آنکه بر همه قادر است و همه مقدور
او ست نوع عجز را بوی راه نیست و از و فعل و ترک درست آید و او سبحانه فاعل
بقدرت و اختیار بود لا موجبا بالذات و اندازه کننده چیزها او بود قادر او را باید

دید و دانست و غیر او را عاجز باید شناخت و توانایی از و باید خواست
در حصول قدرت و ظفر این اسم را اثری تمام است هر که در حالت فروماندگی
و عجز از حصول مطلوب این اسم را بسیار گوید مقصودش برآید المقتدر
علی ما یرید و لا یعجز عما یرید آنکه اندک و بسیار در حکم قدرت او یکسان بود و نیک
توانا بود بر آنچه خواهد و آنکه او را عجز نباشد از آنچه او را مراد بود و آنکه توانایی
همه از و باشد و همه توانائیها او دهد و بر مراد بنده کان او ظفر دهد و توانایی
بحقیقت غیر او را نباشد توانایی و اقتدار از و باید خواست در حصول اقتدار
بمطلوب حقیقی این اسم را اثری تمام است هر که بسیار گوید قوة اقتدار او را
حاصل آید المقدم من یشاء المؤخر من یشاء آنکه فرا پیش دارد آنرا که خواهد
و فرا پس دارد آنرا که خواهد و آنکه پیش دارنده و پس گردانندهٔ مطیعان
او بود و پس دارندهٔ عاصیان او بود و پیش دارد آنرا که پیش باید داشت
و پس دارد آنرا که سپس باید داشت عزت و حرمت و پیشی بدرجات از و باید
دید در اداء طاعات و مذلت و خواری و پس ماندن از خیرات از و باید دید
بسبب ارتکاب معصیت و منهیات الاول الآخر لم یزل و لا یزال آنکه همیشه بود
و همیشه باشد و آنکه وجود او نه از و حال عدم بود و آنکه عدم را بر وی راه نباشد
بقا و فنا همه اشیا باو باید دید فمنه الموجود و کل الیه یعود الظاهر المعلوم
بالادلة القاطعة و قیل الغالب آنکه هرچه آفریده است دلیل وجود او بود و آنکه
پیدا اند ظاهر همه چیزها اوست پیدا بصفات خدایی و همیشه بودی و همیشه
باشی و بعزیزی و حکیمی و محیی و ممیتی و آنکه بر همه چیزها او غالب و همه مغلوب او بود

در اظهار حقایق این اسم را اثری تمام است الباطن المحتجب عن الحواس
وقیل العالم بالخفیات انکه اوست نهان از چگونگی یعنی بیچونست وانکه
نهان بود بذات خود که کنه او را در نتوان یافت بعقل وحواس وانکه او را
ببوییدن وچشیدن وبرجواهر واعراض قیاس نتوان کرد وانکه او باطن چیزها
بداند الظاهر دلیل هستی او الباطن دلیل بیچونی او مخالفان در صفات
خداوند سبحانه دو قسم اند یکی از ایشان غلو کننده کانند و دیگری مقصر انند
اما انکه غلو کنند مشبه اند تا خداوند سبحانه را جارحه صفت کنند وصفات حدث
ثابت کنند واما انکه مقصر انند چون دهریان وطبایعیان گویند خود نیست بعضی ذات را
منکر شوند وبعضی صفات را همه ذرات عالم را دلیل وجود او باید دید الوالی المالک
انکه خواسته است نگاه دارد اهل ولایت خویش را برانچه مراد او بود وانکه
نگاه دارد ایشانرا وانکه مالک همه اشیا او بود وهمه اشیا مملوک او وانکه
جهاندار بحقیقت بود در حصول املاک این اسم را اثری تمام است المتعالی
کالعلی انکه هیچ بزرگی نبود از معنی صفات مدح وکمال که نه او بزرگتر از ان باشد
وانکه کس را بر عمل او طاقت نباشد وانکه او دور بود از پندارها وگفتارهای خلق
ذلیل فرمان او باید بود تا عزیز بود و جهان کردی البر فاعل البر انکه موصوف
بود بجلالت وبزرگی بی نهایت وانکه انچه کفتنیهاست بگوید وانکه رفق کند با
بندگان وانکه خواسته است عزیز کردن دوستان خود را وانکه نیکیها بر بندگان
او کند وهمه نیکیهای بندگان اثری از نیکیهای او بود چشم احسان ازو باید داشت
ودر حق بندگان او غایت احسان بجای آورد التواب رجع بفضله علی عباده

آنکه نه اوست

اذا تابوا الیه انکه خواسته که عفو کند بسیاری از بندکان جون بحضرت او بدل
بازکردند و انکه بشیمانی آفریند در دلهای بندکان از معصیت و انکه قبول کننده
توبه کناه کاران بود عذر بندکان قبول باید کرد و از ایشان در باید کذاشت
و از کناه بسیار عفو باید خواستن و بجهة کناهان بسیار از حضرت او نومید
نباید شدن المنتقم المعاقب لمن عصاه انکه عقوبت کند بدعهدانرا که خواسته است
عقوبت ایشانرا داد سبحانه عقوبت کننده کافران و عاصیان و دشمنان دوستان
او بود او شریعت از نفس باید کرفت و مجاهده او را رام باید کرد و بجهاد اکبر و اصغر
قیام باید نمود انتقام دشمنان بدان حضرت باید کذاشت العفو الذی یمحو السیئات
انکه بدیها محو کند و انکه خواسته است که عذاب بکند بسیاری از عاصیانرا و انکه
نیکی کند با بندکان کناه کار و انکه پاک کننده دلهای توبه کنندکان او بود از کناه
عفو را شعار خود باید ساخت و از بدکردار در باید کذاشت و بجای بدی نیکی باید
کرد در پاکی دل باید کوشید تا بنور مشاهده از ملاحظه اغیار پاک کردد الرؤف
المرید للتخفیف انکه خواسته است که با بندکان رفق کند و دشوارها بر ایشان
آسان کند و انکه با بندکان مهربان بود اثر مهربانی اوست که انجه در بایست هر
مخلوقی است از وی باز نکرفته و زیاده از تصور عطا کرده در حصول صفت رافت
این اسم را اثری تمام است هر که این اسم را از برای مهربانی بسیار کوید مقصودش
بر آید مالک الملک تملک جنس الملک یتصرف فیه کما یشاء انکه حقیقت پادشاهی
او را باشد و انکه پادشاهی او دهد ملک دل و ملک عافیت و ملک قناعت و
ملک دنیا و آخرت بندکان خود را او دهد باید که مستغنی باشی بمکون از کونین در

خواست

ملک

حصول عرفان این اسم را اثری تمام است هر که بسیار گوید این اسم را
از حاجت بملوک مجاز مستغنی شود ذو الجلال والاکرام کالجلیل انکه ورا همه اوصاف
شرف باشد بی نهایت وانکه اورا جلالت بی غایت بود وانکه جلالت آفریند
انرا که خواهد وانکه اورا کرامی بود وحق قدر وکرامی او کس شواند که بجای آورد وانکه
گرامی کرداند آنرا که خواهد صفات ثبوتی وسلبی درین اسم مندرج بود جلالت
ازو باید خواست واکرام وکرم ازو باید جست وازو باید طلبید وازو باید جست
در حصول درجهٔ جلالت این اسم را اثری تمام است هر که این اسم را بسیار
گوید بجلالت واکرام رسد المقسط العادل انکه جز داد نکند وجز داد ندهد وداد
دهندهٔ بحقیقت او بود وداد بی داد کنندگان ومظلومان او دهد وداد بندگانرا
او دهد وانکه خواسته است که داد وانصاف مظلومان از ظالمان در قیامت
او بستاند وباحوال دل فروماندگان او رسد وبراستی حکم او کند وبندگان خود را
براستی فرماینده او بود در حصول صفت راستی این اسم را اثری تمام است راستی
را در دنیا شعار خود باید ساخت تا در قیامت بعدل کردگار در نمانی هر که بسیار
گوید این اسم را او را فراست راست حاصل آید الجامع للخصوم یوم القصاص
انکه جمع کند همهٔ بندگان را برای انصاف را انکه بذات جامع همهٔ صفات خداوندی
بود ودر دوستان خود کمالات لایقهٔ او جمع کند ودوستان زاید دوستان او
رساند ودرجات وصول واتصال بی کیفیت بحضرت خود اهل فنا را بعد از بقا
او دهد برای جمعیت ظاهری وباطنی این اسم را اثری تمام است هر کرا حال پرا
کنده شود این اسم را بسیار گوید الغنی لا یفتقر الی شیء انکه بی نیاز بود از همه

سعد با راست روان کوی سعادت بردند
راستی کن که بمنزل نرسید کج رفتار
بحق
الاقساط عدل کردن

جز جمع مباش تا همه ذات شوی
شو اسم که پراکنده شوی مات شوی
الجامع گرد کردن

بحسن عمل استعداد عقبی باید کرد

الغنی بی نیاز شدن

چه رو از همه کس حاجت و استعانت را بوی راه نبود و آنکه مستغنی کرداند خلق را از فضل خویش و آنکه بطاعت مطیعان منتفع نشود و بمعصیت عاصیان متضرر نگردد غنای حقیقی اشارت بعزت اوست و جلال او که موجب محو است نیاز خود بحضرت او باید برد و باو سبحانه از غیر او بی نیاز باید شد در حصول صفت غنا این اسم را اثری تمام است هر که در سختی و تنگدستی بسیار گوید این اسم را مستغنی گردد المغنی المحسن لاحوال الخلق آنکه حاجتها برآرد آنرا که خواسته بود و توانگر کند او هر درویش را که خواهد و دلهای دوستانرا توانگر او کرداند در بی نیازی و طمع از خلق این اسم را اثری تمام است هر که این اسم را بسیار گوید از گدایی ظاهر و گدایی باطن که توقع و طمع است نسبت بخلق و چشم نگاه داشت از ایشان برهد المانع لما شاء من المنافع عمن شاء آنکه باز دارد منفعت از آنکه خواهد و آنکه باز دارنده عطا و بلا بود از هر که خواهد بحکمت و قدرت و قضا و ارادت و آنکه دلها را باز دارد از محبت خود و عطاهای بندگان او باز دارد از ایمان و عطا از و باید طلبید و در بلا باو باز باید گریخت در منع نفس و شیطان و دشمنان این اسم را اثری تمام است هر که خواهد که نفس را از هوا ممنوع کرداند و دشمن را از عطا محروم سازد این اسم را بسیار گوید الضار النافع منه الضر و منه النفع آنکه در دنیا آفریند خلق را و آنکه منفعتها آفریند خلق را و آنکه زیانها و ی دهد و سود باوی رساند نفعها از و باید دید و ضررها از و باید دید در نعمت منعم باید دید و در بلا مبتلی و از دید اسباب فارغ در جلب منافع و احتراز از مضار این دو اسم را اثری تمام است هر که خواهد که نفعی بوی رسد و یا ضرری از وی دفع شود این دو اسم را

بتفصیل

از یکدیگر ص

بسیار

بسیار گوید النور المظهر لجمیع الاشیاء بالوجود عن العدم انکه چیزها را بوجود از عدم
او ظاهر کرداند و انکه هر کس که بمعرفت چیزی رسید باو رسید و انکه در دلها معرفت
او آفریند و انکه نور آسمان و زمین او آفریند و انکه دلهای اهل وصول را بجود او
منور کرداند و انکه جهانرا او آراید و دلها را او کشاید بنور حضور باو سبحانه در طاعت
او باید جست و پرتو وجود او در همه اشیا ظاهر باید دید تا از زحام کثرت بوحدت
پنهان کردد تا در اشعهٔ آن نور وجود مجازی اهل عالم تمام متلاشی کردد و جز
نور ظهور او چیزی در دیدهٔ جان نماند در ظهور نور عرفان و توحید این اسم را
اثری تمام است برای نور باطن این اسم را بسیار گوید الهادی بخلق الهدی راه نمای
دلها بحضرت خود او بود و انکه کمراهان را براه او آورد و انکه هدایت در دلها و
بینایی در چشمها او نهد و انکه دور افتادکانرا از طریق براه او آورد و بندکانرا
در کذارد و فرمان براه او آورد و بنده کان دور افتاده را بد و پستان خود او راه
نماید و بسبب مرشدان و کاملان دلها را بجود او راه دهد هدایت از الحضرت
باید خواست و دل را زنده بمحبت او باید کرد هر که خواهد که بحق راه یابد این اسم را
بسیار گوید البدیع المبدع وقیل الذی لا نظیر له نو کننده آسمان و زمین
و عالم بالا و پست و آنچه میان همهٔ عالمهاست او بود و انکه آرایندهٔ دلها بنور
عرفان و توحید و یقین او بود آرایش و جمالهای همه جمیلان و کمالهای همهٔ
کاملان پرتو جمال و کمال او باید دید و خلق را مظاهر آن باید دید و او را بجمال با کمال
منفرد باید دانست باید که در هر چه نظر کنی جمال او بینی بظاهر با خلق باشی و
بباطن با خالق تا بهاویهٔ هوا و دام بلای غیر کرفتار نباشی نشوی الباقی

لا نظیر له ... بدز ... آرایشها ه

لا آخر له آنکه فنا را بوی راه نباشد وصفات او قایم بود بذات او آنکه
بقای چیزها از وست وبدرجات بقا اهل فنا را او رساند وآنکه هرکه را خواهد
باقی دارد واو را دوست باید داشت ودل از محبت غیر او باید پرداخت باو
باقی واز غیر او فانی باید بود الوارث الباقی بعد فناء الخلق آنکه مملکت دیگران
منقطع گردد وپادشاهی او بماند دایم وآنکه باقی او بماند وآنچه خواسته او بود فانی شود
وآنکه همه مخلوقات ملکها وملکها با و گذارند وآنکه ملک و ملک در دنیا وآخرت
بندهٔ خود برایگان دهد بی بها خود را ملکی نباید دانست وآنچه بدست بنده باشد
همه عاریت باید دید اگر چیزی خواهی ازو باید خواست الرشید العدل وقیل
المرشد آنکه عاقبت کارها بداند ومنفعت ومضرت آن بشناسد وآنکه جدا
کند حق از باطل وآنکه دلیل آفریند خلقانرا بمعرفت خود وآنکه راه راست وی نماید
خلقانرا ارشاد وسداد طریق ازو باید خواست ومرشد علی الاطلاق او را باید
دانست هرکه را خواهد از بندگان خود بخود او راه نماید الصبور الحلیم آنکه خواسته است
تأخیر عقوبت عاصیانرا وآنکه بازدارندهٔ عذاب از بندگان گناه کار او بود
از ارادت ومراد خود بیرون باید آمدن وخواستها بتمام باو سپردن تا بنده را هیچ
مرادی وخواستی نماند جز مراد او وخواست او سبحانه در همه کارها صبر باید کردن
وتعجیل را بباید گذاشتن ودر عقوبت گناه کار تعجیل نباید نمودن ونفس را
از هواهای او بصبر از آن باز باید داشت در شدتها ومحنتها زبان شکایت نگاه
باید داشت وحال دل هم بآن حضرت باید برد تا در آن بلا هم صبر باشد وهم شکر باشد
وهم حمد باشد ومن لطف الله سبحانه انه اظهر اسمائه مختلفة التراکیب لیدل کل اسم

بر معنی

كنهاية على نوع من انواع افعاله فيجد كل طالب ملكا سهلا يليق به فيكون ذلك
الاسم اللايق به في قصده بحاله اذا عرفه وسأل به في وقت يناسب الاسم
فجمع من معرفة الوقت ومعرفة الحال ومعرفة الاسم اللايق بالوقت والحاجة
المطابقة للاسم والوقت مع توجه القلب لذلك النوع المطلوب خصوصا
سرعة الاجابة فانه من دعا بهذا القانون استجيب له في الوقت وذلك اشارة
الى قوله صلى الله عليه وسلم ان لربكم في ايام دهركم نفحات الا فتعرضوا لها والنفحات
هي المصادفة للوقت اللايق بالمطالب والاسم المطابق للقصد وهذا النوع من
الاسرار ما كشف الا لاهل الخصوص من الانبياء والمرسلين وعباده المقربين
الرب الخالق البارئ ينقسم الى ما ينتفع به علما وذكرا ومنه يكون علما وعملا ومنه يكون
ذكرا وعملا بقدر معنى المفهوم من الاسم وتصحيح النية التي هي قوة النفس على
راي المتقدمين بها تهتز العرش والافلاك اجمعين ويكون التأثير من رب
العالمين الاحد الواحد ومن اسمائه ذكر الذاكرين على اختلاف احوالهم الله واله ذكر الاكابر
من المولهين في الغالب الرب الخالق البارئ ذكر الاكابر من السالكين المريدين والمرين
المصور المبدي المعيد ذكر عباد الله المعتبرين والمتبصرين فافهم وقس الباقي ترشد ان
شاء الله ومن اسمائه سبحانه الاحد الواحد ذكر السالكين المتعلقين باسرار التوحيد
هو يا هو الصمد ذكر لمن يصلح للمتبصرين بالجوع خصوصا ذاكره لم يحس باسم الجوع البتة ما لم
يدخل عليه ذكر غيره فافهم والفعال اسم للمغلوبين بالخواطر والوسواس وكثرة
الافكار واغتمام القلب فمهما ذكره من هذه الصفة انقلبت افكاره الى ما ينفع له
وتقع له سرور وفرح السميع ثم به ذكره يصلح للسايلين في الدعا خصوصا فانه ربما اسرعت
للملحين

مسلكا سهلا
وذكر ربنا ان ذكر اسما الله از روى علم وذكر
المحيي المميت ص
بالم
مهما ذكره
البصير جليل ص

في الاجابة القادر المقتدر القوي ذكر يصلح لاصحاب الاعياء والخوف الثقيلة ولو علم

سره من يتعاطى في الاثقال واستدامه لم يحس بثقل فيما يتعاطاه البتة وقس على

هذا النمط ما يثبت آلم كله ترى سره الحي القيوم اسمان جليلان اسم وذكر لاهل الحضرة

وهو من اذكار اسرافيل وملائكة الصور اجمعين " " " " يصلح ان يذكر من مبادي

الفجر الى طلوع الشمس خصوصا ذاكره يجد من الزيادة والخشية والتروع الى طلب

الفضايل ما لم يعهد الرحمن الرحيم اذكار شريفة للمضطرين وامان للخايفين من ذكرهما

كان ملطوفا في كل الامور الملك القديم يذكر عند كل ملك لعظم قدره يصلح للملوك من

ملك اذا استدام هذا الذكر في عموم الاوقات الاثبت الله سبحانه ملكه و

انبسطت قدرته ويصلح للسالك الذي تغلبه الشهوات فانه يستديم من

هذا مقامه الا بعث الله سبحانه اليه قوة ملكية يؤيده وينصره على من يخالفه في

عوالمه العلي العظيم فلشرفهما سبحانه الكبير المتعال مناسب للتشريه ايضا ذكر لاهل التعظيم

من ارباب الاحوال ليس للعامة للذكريه قسم قد علم كل اناس مشربهم المهيمن

المقيت فللعلم بالاشياء والمراقبة في الجزئيات والكليات العزيز الجبار المتكبر

فمن اسماء الذات صفات اللازمة للخوف والرهبة والعظمة لا يذكرها ذليل الا عز

ولا حقير الا ارتفع ولا بين يدي جبار الا ذل ولا يذكر ملك من ملوك الارض الا وجد

في نفسه ذلة وانكسار ولا يتوهم انه يظهر تاثير ذلك من المرة والمرتين بل اذا استدام

الذاكر الذكر واقله ساعة زمانية فانه يوافقه بعض عوالمه فاذا استدام اكثر

من ذلك اقبلت عوالمه وروحانياتها يذكر معه وحيرى آثار الانفعالات

في نفسه وغيره وقدر حضوره وصفاته وتصحيح عزيمته اللطيف سريع الاجابة للخايفين

النمط

من سالك اذا استدام هذا الذكر الا بعث الله

بهم

المغيث

اقبلت

فى الاسفار لا يزال يذكره الذاكر فى موطن الرعب وغيرها من المخاوف فلا يراه
الله مايكرهه المحيط المجيد الحافظ ذوالجلال والاكرام اسماء الشريفة وزيادات فى التوحيد اذكار
عند مشاهدات افعاله سبحانه العليم للتوحيد الخاص ولا يصلحان الا لمن اتاهم
عليهم امر فى كشف سر من اسرار الله سبحانه مما تعسر على الفكر ادراكه فاذا استدام
على ذكر العليم واسمه الحكيم يسره الله سبحانه عليه وعلمه فى ماساله وعرفه الحكمة
فيما سال وسنه اسمه البديع ايضا النور الباسط الظاهر ذكر لارباب المكاشفات
من اراد ان ينظر شيئا فى منامه فليذكر فى هذه الاسماء على طهارة وهو على فراشه
الى ان ينام وصرف همته فيما يريده فانه يمثل الله سبحانه له فى نومه كشف ذلك
القابض الاول الاخر للتوحيد والتعظيم وليست اسماء اذكار بل يكشف للمتفكرين
فى ذلك عجايب التصريف ويشاهدونه من قبض وبسط وظاهر وباطن فى
اختلاف العوالم الحليم الرؤف النافى ذكر للخايفين ما دام من يخاف شيئا ما الا وجده
الله سبحانه برد الطانية ويسكن روعته الكريم الوهاب ذكر لمن قدر عليه رزقه
ولمن مسته فاقة الا وسع الله سبحانه عليه رزقه ورفع فاقته وقس عليه ما يناسبه
من الافعال الغفور الغافر العفو متقارب لدفع الموم خصوصا من الم الدين والدنيا
معافيه فسبحان من اودع اسراره اسماءه المجيب يجرى فى الدعاء خصوصا فى آخر الادعية
يجرى فى الدعاء مجرى المعانى فى الحروف الغنى الفتاح الرزاق لا يذكر احد منه
الاسماء الاربعة وهو يتمنى شيئا لم يبلغه امنيته الا بلغه الله سبحانه من جهة لا يعتمد
عليها ولا يخطر بباله لا يذكر احد هذه الذكر على العليل الاكثر ولا على طعام الا ظهرت فيه
ولا يذكر هو فى رتبة وهمة طالبه اعلى منها الا يسره الله سبحانه الوصول اليه بغير تعب

الحكيم — ابهم

الباطن م

ما دام ظ

ذوالطول

فما دام عليه احد ظ

الكافى م

زيادة م

وظ
حالته

ومن تفقد حالته بجدها اذا استقدام على هذا الذكر وهو ذكر الاكابر الذين ليس لهم
شيء من عمل التحكيم فافهم فمن حمل الضيق وسع له فسبحان من وسع العبارات
الغليظة المعاني مع ضيق الحروف الودود اللطيف الواسع ذكر لارباب التجوعات
في الخلوات ولمن ذاق شطرا من المحبة واتصف شيئا من آثارها فذلك ذكر
سمي به احواله خصوصا اسمه اللطيف لسرعة لتفريج الكرب في اوقات الشدايد
لا يضاف اليه غيره يظهر عن آثاره عجب العجايب لا يذكر من يوملة شيء في نفسه
او بدنه الا ازاله سبحانه عنه اثناء هذا الذكر المقتدر القاهر القوي الوارث هذا
اذكار عزرائيل وبعض من صفات جبرئيل عليهما السلام في تنزيلاته الشديد
ذو القوة والقاهر المقتدر اسماء القهر والاستيلاء الغلبة لا يذكر ضعيف البنية
الاقويت نفسه ولا يدعو بها على ظالم في احتراق الشهر في سابعة من الليل
في بيت مظلم حاسر الرأس على الارض لا حايل بينه وبينها يقول في آخره مائة
مرة يا شديد خذ لي الحق من فلان الا واراه الله سبحانه برهان الاجابة في اقرب
وقت السريع الرقيب المتين ذكر ارباب المراقبة في الافعال فينفتح لهم بذلك
مكاشفات واسرار الوارث الباعث فلحلية الاعتبار والتصديق بآثار القدرة
فيما يبعث من النباتات بعد الاماتة ومايناسب هذا التواب للتايبين الشاكر
للشاكرين والولي للاولياء والحسيب لاهل الكفاية والوكيل للمتوكلين والقريب
لاهل القرب والصادق مع الصادقين ... البر مع اهل البر الباقي مع الشهداء
ذو الاعتبار قس عليه ما يليق في الحال بهذه الاسماء الهادي الخبير المبين
عالم الغيب علام الغيوب ذو الجلال والاكرام القدوس السلام المؤمن وننظر في ذلك

الشهيد

الله

الخالق

الصبور

المعز المذل وما في آخر سورة الحشر فافهم ذلك الذكر الجليل المعاني منه يلقى الانبياء اسرارها والعارفون معارفها علام الغيوب الخبير مناسب جبريل الهادي المتين مناسب اسرافيل ذو الجلال والعز مناسب عزرائيل القدوس السلام الى آخر سورة الحشر مناسب ميكائيل الخبير المبين لكشف عواقب الامور من اراد كشف عواقب الامور يذكر هذه الاسماء خصوصا عقيب جوع وسهر وعلى رأس كل مائة من اعداد الذكر يقول اهدني يا هادي وخبرني يا خبير وبين لي يا مبين وسمى ما يريده وذلك في جوف الليل فاذا ادركه النوم يمثل له عن كشف ما اراده من اي نوع من مناهم يقرأ الكفاية المهمات الفجرات يا خفي اللطف ادركني بلطفك الخفي ويقرأ اكثرا في دفع البلاء والهم والحادثة والعنايا لانه مجرب قوي عظيم يا خفي الالطاف نجني بلطفك مما احذر واخاف واعلم ايضا ان من السر المكتوم في الدعاء ان يأخذ حروف الاسماء التي يذكر بها في مثل قولك الكبير المتعال لا يأخذ الالف واللام بل يأخذ كبير ومتعال فينظر كم لها عدد من الاعداد بالجمل الكبير فتذكر ذلك العدد في موضع خال بالشرايط المعتبرة من جمع الهم على طهارة لا يزيد على العدد ولا ينقص منه فانه يستجاب لك للوقت وهو الكبريت الاحمر والله اعلم باسرار اسمائه وصفاته وآثار ذاته خداوند را سبحانه اسماء حسنى وصفات عليا نامعدود ونامحدود است هر اسمي دليل صفتي وهر صفتي سبيل معرفتي وهر معرفتي شرف ربوبيتي وهر ربوبيتي مطالب عبوديتي واز جمله اسماء نامتناهي نود ونه اسم وبهر او يك نام بحسب استعداد وفهم وطاقت بشري از پرده

والمذل
المؤمن

آورد
عیب بصحرا ظهور و جمال صفات را دران مظهر پردهٔ مشتاقان لقای خود

جلوه کرد تا هر لحظه بدان تجلی ایشان را تسلی دهد و هر لمعه از دریچه اسمی جمال

صفتی بر نظر ایشان عرضه فرماید و ذوق بر ذوق و شوق بر شوق ایشان

بیفزاید تا از خود فانی و باو باقی گردند مثلا هر کسی را که تو بینی از وی راحت

آن وقت یابی که همگی تو در وی بشود و تو در وی فانی شوی و همه تعظیم و محبت

وی دل ترا فرا گیرد و تا دوی از میان تو و انکس برنخیزد یکانگی پدید نیاید و چون

دویی برخیزد یکانگی انگاه پدید آید چنانکه از تو هیچ نماند و همه او ماند و پس و

درجهٔ فنا را فنا نسبت بغیر گویند و اضافت بحق آنرا توحید و یکانگی گویند و

کمال روش آن بود که همگی دل را تعظیم حق سبحانه و تعالی فرو گیرد و او ماند و بس و این

یکانگی کمال راحت بود تا دوی می باشد راحت ممکن نبود و راحت در وحدانیت

و یکانگی است و کسی بحقیقت بوی مسلمانی نشنود تا خود را فراموش نکند

بلکه راحت از دنیا نیز نیابد و زینهار گمان نبری که اسماء الهی را در آنچه شنیده

و بتو رسیده است دران منحصر است که بسیار اسماست که در خزانهٔ عزت

مکنون درج و عاء غیر تست که کس را جز عالم الغیب جل ذکره بران اطلاع

نیست و نیز از اسما و صفات الهی انچه بتو رسیده است و شریعت بر

تخلق و اتصاف بران تحریص فرموده تا با خود تصور نکنی که معنی او همانست

که تو فهم کرده یا تخلق همانست که تو متخلق شده و هیچکس را ورای ان مراتبی

نیست چه آن غایت ادراک تست از ان و نهایت حظ تو از ان صفت

و ورای آن مراتب بی نهایتست و درجات بی غایت است و فوق کل ذی

عالم علیم وچنانکه اسما را نهایت نیست معانی وبطون هر اسمی را غایت
نیست ادراک هر مدرکی ازان معنی معین است وغایت حظ هر طایفه
ازان بطن مخصوص است وهمچنین باید که اتصاف حق را بان صفات قیاس
بر اتصاف خلق نکنی زیرا که همچنانک ذات او تعالی وتقدس مماثل هیچ
ذات نیست صفات او مشابه هیچ صفات نیست مراد از صفات که
بتو رسیده است اولا آنست که کرم الهی ولطف لم یزلی در استعداد بنی
آدم از قبول ان صفات شمه تعبیه کرده است وانگاه تجلی صفات در کسوت اسما
فرموده تا هر کس بمقدار استعداد آنچه نصیبه او بود ازان صفات بیابد وثانیا تعلیم
بنده است وتادیب اوست مر بنده را تا حق سبحانه وتعالی از تلقاء نفس خود
اسمی وصفتی اختراع نکند بلکه او را سبحانه بدان اسم خواند که او سبحانه خود را بدان التسمیه
کرد وبدان صفت وصف کنند که خود را بدان صفت فرمود فانما نحن له وبه
واجماع بر آنست که هر صفتی از صفات الهی حقیقتی است ثابته ومعنی محقق ومتمیز
از صفتی دیگر من حیث الصفة وعین او من حیث الذات بخلاف آنچه معطله گویند
که معانی صفت مجرد نفی اضداد است یعنی علم نفی جهل است از وی ومعنی قدرت
سلب عجز است وعلی هذا تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و آیات واخبار که
در صفات متشابه وارد است چون استوا ونزول وید وقدم وضحک وتعجب همه
آیات وحدانیت اند ودلایل فردانیت اند عقل من عقل وجهل من جهل باید
که دران تعطیل وتشبیه دران تصرفی نرود چه مامورند بایمان آوردن بدان نه بدانستن
کیفیت آن فالمهتدی من یسلک فیهما طریق التسلیم والخایض فیهما زایغ والمنکر معطل

کنند ظ

خلق ح

والمکیف مشبه تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر
وما جاء فی قوله سبحانه وتعالی وارتفاع مکانی مراد از ان مکان بی مکانیست و آن
ارتفاع اشارتیست بعلو ذاتی او سبحانه و رفعت مکانت و تقدس ذاتی اشارت
بآن رفعت است قال الله تعالی رفیع الدرجات ذو العرش و لفظ استوا اشارت
اشارتست بدوام ظهور بی احتجاب استوار امثال پیش ازین شوان گفت و
ورای این جز ذوق و مشاهدت نیست معنی تخلقوا باخلاق الله آنست که چون سالک
قدم در راه نهد و بریاضت اوصاف خود را بجایی رساند که باوصاف حق
موصوف شود بعضی از صفات خداوند سبحانه آنست که آن صفت را بر غیر
حق تعالی اطلاق شوان کرد چون صفت الوهیت و وحدانیت و صمدانیت و
امثال انکه تخلق بدان ممکن نیست اما

در بیان بعضی صفات که بنده تواند که شروع کند دران صفت

در بعضی صفات بنده تواند که شروع کند
وآن نیز از تاثیر توفیق حق باشد سبحانه پس چون سالک درین راه منزل قطع کند
وسلوک مقامات او را میسر شود و در هر مقامی بصفتی از صفات موصوف شود
و عمل بمقتضای آن صفت کند چون بنهایت مقامات راه برسد جمیع صفات
در وی جمع شود انگاه معنی تخلقوا باخلاق الله سبحانه در مرد سالک ثابت
شود. اکنون آن صفاتی که تخلق بدان ممکن است یکی صفت رحمانیت است و
معنی رحمن بخشاینده است چون رونده راه در مقام ایثار بود بصفت رحمانی تخلق
کرده و بعضی گفته اند و اگر بتن ضعیف خود ببخشاید بترک معصیت بصفت
رحمانی موصوف شده باشد صفت دیگر رحیم است و معنی رحیم بخشایش کننده مهربان
بود چون رونده راه ببذل بی منت و مهربانی بر خلایق قیام نماید بدین صفت

باشد

موصوف کشته باشد صفت دیگر ملک است و معنی ملک متصرف بود بر همه چون
رونده راه بر نفس خود متصرف شود و او را مقهور تواند داشت و تصرف او
در دل راه یابد بدین صفت موصوف شده باشد عن بعض اهل التحقیق
انه قال یعطی الحق سبحانه المحبوب من اولیائه فی الدنیا اول ما یعطی اهل الجنة
فی الآخرة وهو قوله کن فیکون وملک الکلمة صورة الارادة الکلیة این نیز اشارت
بمقام تصرف سالک تواند بود صفت دیگر قدوس است و معنی قدوس نیک
پاک چون رونده راه نامه اعمال خود را از سیئات پاک کرداند بدین صفت
موصوف شده باشد صفت دیگر سلام است و معنی سلامت دارنده است
چون رونده راه خود را از مکر شیطان و نفس سلامت دارد بدین صفت مو
صوف شده باشد صفت دیگر مومن است و معنی مومن امان دهنده است
چون سالک چنان شود که همه مسلمانان از دست و زبان او ایمن باشند
بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر مهیمن است و معنی مهیمن آگاه
بر دن است بحال بندگان چون سالک را آگاهی با نفاس خود پیدا شده باشد
بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر عزیز است و معنی عزیز
غالب است چون سالک بهوای نفس و اعدای دین غالب تواند آمدن
بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر غفار است و معنی غفار
آمرزنده است چون سالک بجای رسد که آزاری که از خلق بوی رسد تواند که
آن همه را از ایشان در گذارد بدین صفت موصوف شده باشد صفت
دیگر وهاب است و معنی وهاب بسیار بخشاینده است چون سالک دم و قدم و درم

سلام ص

شود ص

از خلق دریغ ندارد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر فتاح است و
معنی فتاح کشاینده است چون سالک مشکلات راه را بر رونده کان بگشاید
بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی سمیع شنواست
چون روندهٔ راه سخن حق را از هر کس که باشد بی گرانی قبول کند و نیز سخن شنیع که
پسندیدهٔ حق نباشد نگوید و اسرار غیبی و حقایق بگوش جان فهم کند بدین صفت
موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است و معنی بصیر بیناست چون رونده
راه بصر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب خود بیند و کمال حال
دیگران یعنی همه کس را از خود به بیند و نیز بصیری حق بیند را و شده باشد تا هر چه کند
همه بر موجب پسند حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر
حسیب است و معنی حسیب حساب کننده بود چون سالک را مرتبهٔ محاسبه بحد
کمال رسید بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر مقیت است و معنی
مقیت قوة دهنده است چون سالک تواند که لشکر روح را که صفات حمیده است
قوت دهد باقامت حسنات بدین صفت موصوف شده باشد صفت
دیگر رقیب است و معنی رقیب نگاه بان بود چون سالک تواند که خاطر را از برون
رفت غیر نگاه دارد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محصی هست و معنی
محصی شمار کننده است چون روندهٔ راه بپاس انفاس مشغول شده باشد
بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر هادی هست و معنی هادی راه نماینده
باشد چون سالک بمقام مقتدای رسیده باشد بدین صفت موصوف شده
باشد صفت دیگر محیی است و معنی محیی زنده کننده بود چون روندهٔ راه باحیاء سنت

مهر و که قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر ممیت است
و معنی ممیت میراننده است چون سالک بدعتها را که بجای سنت گرفته اند و ی
نهی آن بدعتها را متروک کرداند بدین صفت موصوف شده باشد صفت
دیگر باقی است و معنی باقی باینده همیشه است چون سالک تواند که صفت
روحانی نگاه داشت باقی دارد بدین صفت موصوف شده باشد صفت
دیگر منتقم است و معنی منتقم کینه کشنده بود چون سالک تواند که کینه مخالفات
شرع از نفس بکشد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر حی است
و معنی حی زنده همیشه است چون سالک را ذکر بجان رسیده بود چنانکه
از خود مرده و بدوست زنده شده باشد بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر صبور است و معنی صبور بازدارنده عقوبات بود چون رونده راه
دست از آزار مسلمانان کوتاه دارد و در تحمل بار خلق نفس او را آرام پیدا شود
و اگر ناگاه از عالم بشریت بقول یا بفعل خواهد که آزار بخاطر مومنی برساند باز
بقوت ربانی هم از قدم اول آن آزار از آن مسلمان باز دارد بدین صفت موصوف
شده باشد صفت دیگر حلیم است و معنی حلیم بردبار بود یعنی تعجیل ناکننده
در عقوبت بندگان چون سالک را اظهار نامرادی که پیش آید از خلق و آزار خلق
از احلم و بردباری پیش آید بدین صفت موصوف شده باشد قوله
بعض المتصوفة ان الانسان الکامل لا یبقی له فی الحضرات الالهیة اسم الا و هو
حامل له الا فی الواجبیة فی الوجود و من توقف من اصحابنا فی هذه المسئلة فلعدم
موفقه بما هو الانسان علیه فی حقیقته و نشأته فلو عرف نفسه ما عسر علیه مثل هذا

در شده باشد

ابي علي الفارمدي رحمه الله يحكي عن شيخه ابي القاسم الكركاني قدس
سره انه قال ان الاسماء التسعة والتسعين يصير اوصافا للعبد السالك وهو بعد في
السلوك غير واصل قال حجة الاسلام وهذا الذي ذكره ان اراد به شيئا مما يناسب
ما اوردناه في التنبيهات وهو ان يحظى العبد من كل اسم من اسماء الحسنى فهو صحيح ولا
يظن به غير ذلك ويكون في اللفظ نوع توسع واستعارة فان معاني الاسماء
هي صفات الله سبحانه وصفاته لا تصير صفات لغيره ولكن معناه انه يحصل له ما
يناسب تلك الاوصاف ويكون مثلها من حيث الاسم والمشاركة في
عموم الصفات دون خواص المعاني واما ان يثبت للعبد امثال صفات الله
سبحانه على التحقيق ويماثل صفات العبد صفات الله سبحانه مماثلة تامة فمحال
فان من جملتها ان يكون له علم واحد محيط بجميع المعلومات حتى لا تعزب عنه
ذرة في الارض والسموات وان يكون له قدرة واحدة تشمل جميع المخلوقات
حتى يكون بها خالق الارض والسموات وما بينهما وهو من جملة ما بينهما فكيف
يكون خالق نفسه كل ذلك ترهات ومحالات ظاهرة الاستحالة ومعنى قوله
وهو بعد في السلوك غير واصل هو ان السلوك تهذيب الاخلاق والاعمال
والمعارف وذلك اشتغال بعمارة الظاهر والباطن والعبد في جميع ذلك
مشغول بنفسه عن ربه عز وجل الا انه مشتغل بتصفية باطنه ليستعد للوصول
الوصول هو ان ينكشف جلية الحق سبحانه ويصير مستغرقا فان نظر الى
معرفته فلا يعرف الا الله سبحانه وان نظر الى همته فلا همة له سواه فيكون
كله مشغولا به سبحانه مشاهدة وهما لا يلتفت في ذلك الى نفسه وينسلخ من نفسه

يشمل صح

بالکلیة وبتجرد له عز وجل فیکون کانه هو وصول بحضرت خداوندی نه از قبیل
وصول جسم است بجسم یا عرض بجسم ویا علم بمعلوم یا عقل بمعقول یا شیء
بشیء تعالی الله سبحانه عن ذلک علوا کبیرا دیگر نه آنکه وصول با حضرت از طرف
بنده است بلکه از عنایت بی علتست وتصرفات جذبات الوهیت است
چه راه بحضرت او سبحانه از دوست هم بدو سبحانه شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره
میفرماید راه بحضرت عزت دو است یکی از بنده بحق ویکی از حق به بنده آن راه که از
بنده بحق است همه ضلالت بر ضلالتست وآن راه که از حق به بنده است همه
هدایت بر هدایت است مراتب وصول که مراتب سیر فی الله است سبحانه
هرگز منتهی نشود زیرا که کمال اوصاف محبوب را غایتی نیست وهرچه در دنیا
ازان برسند از مراتب وصول هنوز اول مرتبه باشد از مراتب وصول نیست
الجه مانده بعمر ابدی وبنهایت آن نیز در آخرت نتوان رسید
لا ینقطع ابد الاباد فی العمر الاخروی الابدی فکیف فی العمر القصیر الدنیوی چون
عاشق صادق جملگی شجرهٔ انسانی را وبیخهای ملکوتی روحانی را بخورد آتش حقیقی
دهد وشجرهٔ اخضر نفس انسانی فدای آتش حقیقی گردد وآتش در جملگی اجزاء
وجود آن شجره تصرف کند تا وجود شجره جمله آتش صرف شود وصال حقیقی
آنجا میسر شود حظوظ المقربین من معانی اسماء الله سبحانه ثلثة الاول معرفة هذه
المعانی علی سبیل المکاشفة والمشاهدة حتی تتضح حقایقها بالبرهان الذی لا یتصور
فیه الخطاء وینکشف لهم اتصاف الله سبحانه وتعالی بها اتصافا فایجری
فی الوضوح والبیان مجری الیقین الحاصل للانسان بصفاته الباطنة یدرکها

بمشاهدة باطنة لا باحساس ظاهرة وكم بين هذا وبين الاعتقاد تقليدا
او التصميم عليه وان كان مقرونا بادلة جدلية الشيء استعظامهم ما ينكشف
لهم من صفات الجلال على وجه ينبعث من الاستعظام شوقهم الى الاتصاف
بما يمكنهم من تلك الصفات ليقربوا بها من الحق سبحانه قربا بالصفة لا بالمكان
ولن يتصور ان يمتلى القلب باستعظام صفة واستشراقها الا ويتبعها شوقا
الى تلك الصفة وعشق لذلك الكمال والجمال والجلال على الحرص على التحلي بذلك
الوصف ان كان ذلك ممكنا للمستعظم بكماله فان لم يكن بكماله فينبعث الشوق
الى قدر الممكن منه لا محالة ولا يخلو عن هذا الشوق احد الا لاحد الامرين اما لقصور المعرفة وعدم
اليقين بكون الوصف المعلوم من اوصاف الجمال والكمال واما لكون القلب ممتليا
بشوق آخر مستغرقا به ولهذا ينبغي ان يكون الناظر في صفات الله سبحانه خاليا
بقلبه عن ارادة ما سوى الله سبحانه فان المعرفة بذر الشوق ولكن مهما صادف
قلبا خاليا عن حسكات الشهوات فان لم يكن خاليا لم يكن البذر منجحا الثالث
السعي في اكتساب الممكن من تلك الصفات والتخلق بها والتحلي بمحاسنها وبه
يصير العبد ربانيا اي قريبا من الرب سبحانه قوله الله سبحانه اسم للموجود الحق
بمحاسنها الموجود المستحق لصفات الالهية المنعوت بنعوت الربوبية المتفرد بالوجود
الحقيقي جل ذكره فان كل موجود سواه غير مستحق للوجود بذاته فانما استعار الوجود
منه سبحانه فهو من حيث ذاته هالك ومن جهته التي يليه سبحانه موجود فكل موجود
هالك الا وجهه عز وجل وهذا الاسم الاعظم اسماء التسعة والتسعين لانه دال على
الذات الجامعة للصفات الالهية كلها ولانه اخص الاسماء اذ لا يطلق على احد غيره

واستشرا

لا حقيقة ولا مجازا وسائر الاسماء قد يسمى غيره كالعليم والرحيم وان كان اطلاق الاسم
على غيره سبحانه على وجه آخر يباين اطلاقه على الله سبحانه واما معنى هذا الاسم
فخاص خصوصا لا يتصور فيه مشاركة لا بالمجاز ولا بالحقيقة فينبغي ان يكون حظ
العبد من هذا العبد الثالثة واعني به ان يكون مستغرق القلب والهمة بالله سبحانه
لا يرى غيره ولا يلتفت الى سواه ولا يرجو ولا يخاف الا اياه وكيف لا يكون
ذلك كذلك وقد فهم من هذا الاسم انه هو الموجود الحقيقي فكل ما سواه فان وهالك
وباطل الا الله سبحانه فيرى اولا نفسه اول هالك وباطل واهل التصوف
لما كان الغالب عليهم رؤية فناء انفسهم من حيث ذاتهم كان الجاري على السنتهم
من اسماء الله سبحان الله في اكثر الاحوال اسم الحق لانهم يلحظون الذات الحقيقية
دون ما هو هالك في نفسه فان الصديقين لا يرون شيئا سواه سبحانه وتعالى
فيستشهدون به على الاشياء وهم المخاطبون بقوله اولم يكف بربك انه على كل شيء
شهيد والحق سبحانه وتعالى وحده ذو الذات والصفات والافعال والاسماء بمعنى
ان كل شيء نسب اليه ذات او صفة او اسم او فعل فنسبتها اليه مجازية لانها في
الحقيقة عكوس انوار تجليات الذات والصفات الازلية والاسماء والافعال
الالهية في مظاهر الكون وليس لمظاهرها شيء منها حقيقة كالمرآت من الصور المتجلية
فيها فالسمع والبصر وغيرهما من الصفات في اي موصوف كان هو الله سبحانه
حقيقة وقوله تعالى وهو السميع البصير اشارة الى تخصيصه عز وجل بالصفات
والاسماء واظهار الحق سر ذاته وصفاته ما كان خفائه عليه قبل ذلك ولكن ليتجلى
باسمه الظاهر آخرا كما كان متجليا باسمه الباطن اولا والعجب كل العجب انه سبحانه

الاسم الثالث